

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و اهل بيته الطاهرين»
توجه نسل نو به قرآن از يك سو و نیاز به آشنایی با تفسیر آن از سوی دیگر، قشر عظیمی را به سوی تفسیر سوق داده است و از آنجا که تهیه تفسیر تمام قرآن، نیاز به هزینه زیاد و مطالعه آن نیاز به حوصله زیادی دارد، بعضی از بزرگان ما بخش‌هایی از قرآن را جداگانه تفسیر کرده‌اند. ما نیز علاوه بر «تفسیر نور» که انشاءالله در دوازده جلد عرضه خواهد شد، لازم دیدیم بعضی از سوره‌ها را جداگانه در دسترس علاقمندان قرار دهیم تا آنان که از مطالعه تفسیر همه قرآن محروم هستند، لااقل زمینه مطالعه بخشی از آن را داشته باشند.
در این راستا تفسیر سوره یوسف به نام «یوسف قرآن» در قطع جیبی جداگانه به چاپ رسید، سوره حجرات دومین جزوه تفسیری است که در اختیار عموم قرار می‌گیرد.
از خداوند که این توفیق را به ما عطا فرمود، سپاسگزاریم و از دوستان همکارم (حجج اسلام آقایان: کلباسی، دهشیری و جعفری) که ساعات زیادی را صرف کمک به تهیه این تفسیر نموده‌اند، سپاسگزارم.
آری، همان گونه که هر کجای کره زمین روشن است از خورشید است و آن قسمتی که تاریک است از خود زمین می‌باشد، در کتاب ما نیز هر کجا روشنی یافتید، آن نور قرآن و هدایت انبیا، اوصیا، شهدا و علماست و هر کجا تاریکی، نقص و کاستی یافتید، آن را به حساب خود من بگذارید. از خداوند می‌خواهم که قرآن را نور فکر، بیان و عمل ما، و نور قلب، قبر و قیامت ما، و نور سیاست، اقتصاد و اجتماع ما، و نور نسل، ناموس و تاریخ ما قرار دهد.

سیمای سوره حجرات

این سوره در مدینه نازل شده و دارای هجده آیه و به نام سوره «حجرات» یا سوره «آداب و اخلاق» نامیده شده است.

«حُجرات» جمع «حُجره» است و چون در این سوره نام حجره‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله (که بسیار ساده و از گل و سقف آن از چوب و شاخه‌های خرما بود) برده شده، این سوره حجرات نامیده شده است.

آغاز سه سوره قرآن، (مائده، حجرات و ممتحنه) که درباره مسائل حکومتی و اجتماعی است، با جمله «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع شده است. (در آغاز سوره مائده می‌خوانیم: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اوفُوا بالعقود» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به تمام پیمان‌های خود که با خدا و پیامبر و مردم بسته‌اید وفادار باشید و در سوره ممتحنه می‌خوانیم: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خود را سرپرست خود قرار ندهید و در این سوره می‌خوانیم: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر حکم خدا و رسول او پیشی نگیرید) در این سوره به خاطر آن که چند بار پی‌درپی جمله «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» آمده است، سیمای يك جامعه اسلامی از آن معلوم می‌شود.

در این سوره مسائلی مطرح شده که در سوره‌های دیگر نیست. از جمله:

۱- پیشی نگرفتن از پیامبر صلی الله علیه وآله و آداب برخورد با آن حضرت و هشدار به کسانی که بی‌ادبند.

۲- مسخره کردن و نام بد نهادن، سوءظن، تجسس و غیبت که در يك جامعه ایمانی حرام است، در این سوره از آنها نهی شده است.

۳- اُخوّت و برادری، دستور اصلاح، بسیج عمومی بر ضد یاغی، میانجی‌گری عادلانه، تحقیق درباره خبرهای رسیده از افراد مشکوک و تعیین ملاک برتری که در يك جامعه ایمانی لازم است، در این سوره آمده است.

۴- در این سوره، جامعه ایمانی که در آن درجات مسلمین از مؤمنین مشخص و ملاک ارزشها، تقوی و آن چه محبوب است، ایمان و آن چه مورد تنفر است، کفر و فسق و گناه بیان شده و محور جامعه را قسط و عدل می‌داند.

۵ - جامعه ایمانی در این سوره، وامدار خدا و عاشق پیامبر صلی الله علیه وآله است که واسطه هدایت او شده و هرگز ایمان خود را منتی بر خدا و رسول صلی الله علیه وآله نمی‌داند.

۶- در جامعه ایمانی این سوره، مردم باید تابع پیامبر باشند و هرگز توقع تبعیت پیامبر از مردم را نداشته باشند.

آیه «۱»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان.

نکته‌ها:

این سوره نیز همانند سایر سوره‌ها با نام خداوند شروع شده است، زیرا در حدیث می‌خوانیم: هر کار مهمی که بدون نام خداوند آغاز گردد، نافرجام است. (بحار، ج ۱۶، ص ۵۸)
آری، در آغاز کارها انسان به استمداد از رحمتی بس گسترده نیاز دارد که آن نیاز با جمله مبارکه «بسم الله الرحمن الرحيم» برطرف می‌گردد.

«بسم الله» در آغاز هر کار، نشان ایمان به خدا، عشق به خدا، یاد خدا، توکل بر خدا، رنگ و جهت خدایی دادن به کارهاست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر حکم خدا و پیامبر او پیشی نگیرید و از خداوند پروا کنید، همانا خداوند شنوا و دانا است.

نکته‌ها:

این آیه، جلوی بسیاری از خطاها را می‌گیرد. زیرا گاهی خواسته اکثریت مردم، جلوه‌های ظاهری و مادی، پیروی از حدس و تخمین، میل به ابتکار و نوآوری، هیجان و قضاوت عجولانه و خیال آزاداندیشی، انسان را وادار به گفتن‌ها، نوشتن‌ها و تصمیماتی می‌کند که ناخودآگاه انسان از خواسته خدا و رسول جلو می‌افتد، همان گونه که گاهی خیال عبادت، خیال قاطعیت، خیال انقلابی بودن و خیال زهد و ساده زیستی، گروهی را وادار کرد تا از خدا و رسول پیشی بگیرند و به قول معروف کاسه داغ‌تر از آش باشند.

این آیه می‌خواهد انسان‌ها را همچون فرشته تربیت کند، زیرا قرآن درباره فرشتگان می‌فرماید: در سخن بر خدا سبقت نمی‌گیرند و تنها طبق دستور او عمل می‌کنند. «لَا يَسْبِقُونَهُ يَالْقَوْلُ وَهُم بِأَمْرِه يَعْمَلُونَ» (انبیاء، ۲۷)

قرآن، موارد تقدّم را بیان نکرد تا شامل انواع پیش افتادن‌های عقیدتی، علمی، سیاسی، اقتصادی و غیره در گفتار و کردار گردد.

بعضی اصحاب از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست کردند که خود را مقطوع النسل و آخته نمایند تا دیگر تمایلی به همسر نداشته باشند و یکسره در خدمت اسلام باشند، حضرت آنان را از این کار زشت باز داشت.

کسی که از خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله پیشی می‌گیرد، در مدیریت نظام خلل وارد کرده و جامعه را به هرج و مرج می‌کشاند و در حقیقت دستگاه و نظام قانون گذاری را بازیچه تمایلات خود قرار می‌دهد.

پیام‌ها:

۱- برای انجام گرفتن دستورات باید ابتدا زمینه‌های روانی پذیرش را در مخاطب ایجاد کرد. جمله «یا ایها الذین آمنوا» به مخاطب شخصیت می‌دهد و وابستگی او به خدا را که زمینه انجام کار است، بیان می‌کند.

۲- از آنجا که فرمان پیش نیفتادن از خدا و رسول، فرمان ادب است، خود این آیه نیز مخاطب را با ادب ویژه صدا می‌زند. «یا ایها الذین آمنوا...»

۳- بعضی سلیقه‌های شخصی، عادات و رسوم اجتماعی و بسیاری از مقررات و قوانین بشری که ریشه در قرآن و حدیث ندارد و برخاسته از عقل و فطرت نیست، نوعی پیش افتادن از خدا و رسول است. «لا تقدّموا...»

۴- هرگونه حرام کردن نعمت‌های حلال خداوند و یا حلال کردن حرام‌ها، پیشی گرفتن از خدا و رسول است. «لا تقدّموا...»

۵ - هرگونه بدعت، مبالغه، ستایش نابجا و انتقاد نابجا، پیشی گرفتن است. «لا تقدّموا...»

۶- سرچشمه فقه و رفتار ما باید قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله باشد. «لا تقدّموا بین یدی الله و رسوله»

۷- پیشی گرفتن از خدا و رسول، بی‌تقوایی است. (چون در این آیه می‌فرماید: پیشی نگیرید و تقوی داشته باشید) «لا تقدّموا... واتّقوا»

۸ - هر آزادی، توسعه و پیشرفتی ارزش ندارد. «لا تقدّموا...»

۹- برای انجام تکالیف، دو اهرم ایمان و تقوی لازم است. (در آیه هم کلمه «آمنوا» و هم کلمه «اتّقوا» مطرح شده است) «آمنوا... واتّقوا»

۱۰- از چیزهایی که جمله را زیبا می‌کند آن است که امر و نهی در کنار هم باشد. (در آیه هم نهی آمده «لا تقدّموا» و هم امر آمده است «واتّقوا»)

۱۱- حکم رسول همان حکم خداست، بی‌احترامی به او بی‌احترامی به خداست و پیشی گرفتن از هر دو ممنوع است. «لا تقدّموا بین یدی الله و رسوله»

۱۲- التزام عملی باید همراه با تقوای درونی باشد. «لا تقدّموا... واتّقوا الله»

۱۳- کسانی که به خاطر سلیقه‌ها و مسائل دیگر از خدا و رسولش پیشی می‌گیرند، نه ایمان دارند و نه تقوا. «یا ایها الذین آمنوا لا تقدّموا... واتّقوا»

۱۴- تندروی یا کندروی‌های خود را توجیه نکنیم. «ان الله سمیع علیم»

نمونه‌های پیش‌افتادن

اکنون با هم به چند نمونه تاریخی تقدّم و پیشی گرفتن مردم بر خدا و رسول که در تفاسیر و روایات مطرح شده است توجّه می‌کنیم:

- ۱- در عید قربان گروهی قبل از پیامبر صلی الله علیه وآله قربانی کردند، به آنان گفته شد: «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (کشاف، ج ۴، ص ۳۵۰)
- ۲- گروهی قبل از آنکه ماه رمضان ثابت شود روزه گرفتند. به آنان گفته شد: «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»
- ۳- پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله گروهی را برای تبلیغ نزد کفار فرستاد، کفار مبلّغان پیامبر را کشتند، ولی سه نفر از آنان فرار کردند. این سه نفر در بازگشت در مسیر فرار دو نفر از قبیله کفار (بنی عامر) را دیدند و به انتقام دوستان شهید خود آنها را کشتند (در حالی که آن دو نفر بی‌تقصیر بودند). قرآن آنان را به خاطر این عمل خودسرانه توبیخ کرد که چرا بدون دستور پیامبر دست به این عمل زدید؟ «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (کشاف، ج ۴، ص ۳۵۰)
- ۴- امام علیه السلام به شخصی فرمود: این دعا را بخوان: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ» شنونده این گونه گفت: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ» امام فرمود: ما کلمه «ابصار» را نگفته بودیم، قرآن می‌فرماید: از خدا و پیامبر جلو نیفتید. «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (کمال الدین صدوق، ص ۲۰۱)
- ۵- قوم بنی‌تمیم از پیامبر صلی الله علیه وآله امیر و مسئول خواستند. خلیفه اوّل و دوّم هر کدام شخصی را پیشنهاد کردند و با هم مشاجره می‌کردند که کاندیدای من بهتر است، آیه نازل شد: «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ... وَ لَاتَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ» (صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۳)
- ۶- امام علیه السلام در آموزش دعا به شخصی فرمود: این دعا را بخوان: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...» تا آنجا که می‌فرماید: «يُحْيِي وَ يُمِيتُ» شنونده از پیش خود جمله‌ای اضافه کرد و گفت: «و يُمِيت وَ يُحْيِي» حضرت فرمودند: جمله تو صحیح است، امّا آنچه من می‌گویم بگو و سپس آیه «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» را برای او تلاوت فرمودند. (خصال صدوق، ج ۲، ص ۶۲)
- ۷- بعضی از اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله خواب و خوراک و آمیزش با همسر را بر خود حرام کردند، حضرت ناراحت شده و به منبر رفتند و فرمودند: من خودم غذا می‌خورم، می‌خواهم، با همسرم زندگی می‌کنم و راه و روش من این است، پس هر کس از این راه پیروی نکند، از من نیست. «فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۲۴۴)
- ۸- با این که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ازدواج موقت را قانونی اعلام فرمودند، خلیفه دوّم گفت: من آن را حرام کردم. این خود پیش افتادن از پیامبر صلی الله علیه وآله است که در این آیه از آن نهی شده است. «لَاتَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

۹- در سال هشتم هجری که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله با مردم برای فتح مکه از مدینه حرکت کردند، بعضی از مسلمانان در این سفر روزه خود را افطار نکردند (با این که می‌دانستند مسافر روزه ندارد و می‌دیدند که پیامبر صلی الله علیه وآله افطار کرده است). اینها کسانی هستند که از پیامبر صلی الله علیه وآله پیشی می‌گیرند. «لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»
۱۰- در ادیان قبل از اسلام نیز نمونه‌هایی از پیشی گرفتن را می‌بینیم. مثلاً با این که حضرت مسیح فرزند مریم و بنده خدا بود، او را تا مرز خدایی پیش بردند که قرآن آنان را از غلو در دین باز داشت.

نمونه‌های تخلف و بازماندن

همان گونه که پیش افتادن از خدا و رسول او ممنوع است، عقب ماندن و پس افتادن از فرمان آنان نیز ممنوع است. آن گاه که خدا و رسول و جانشینان بر حق آنان مردم را برای مسئله‌ای فرا می‌خوانند، باید با سرعت و سبقت، آگاهانه و عاشقانه، آن دعوت را لبیک گفت. در آیاتی از قرآن از کسانی که به همراه فراخوانی و بسیج از خود سنگینی به خرج می‌دهند، به شدت انتقاد شده است. «إِنَّا قُلْتُمُ إِلَى الْاَرْضِ» (توبه، ۳۸) در این زمینه نیز به نمونه‌هایی توجه می‌کنیم:
الف: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آستانه رحلت، لشگری را برای دفاع به منطقه‌ای بسیج کرد و فرمانده آن را جوانی به نام «أَسَامَةُ» منصوب نمود و فرمود: خدا لعنت کند هر کس که از لشگر أَسَامَةُ تخلف کرده و سرباز زند، اَمَّا عِدَّةَای تَخَلَّفَ کردند.
ب: در آیات قرآن از کسانی که به خاطر تخلف از فرمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به جبهه نرفتند و براین امر شادمان بودند، انتقاد شدید شده است. «فَرَحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ» (توبه، ۸۱)

ج: در جنگ أحد با اینکه در حمله اول مسلمانان پیروز شدند، ولی به خاطر تخلف از دستور پیامبر صلی الله علیه وآله که ۵۰ نفر را در شکاف کوه‌های أحد مسئول مرزبانی قرار داده بود، و آنان به عشق جمع‌آوری غنائم منطقه را رها کردند، عاقبت جنگ با شکست مسلمین و شهادت حضرت حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران با وفای حضرت، پایان یافت.
قرآن دلیل شکست أحد را در سه کلمه بیان کرده است: سستی، اختلاف و تخلف از فرمان.
«حَتَّىٰ إِذَا فُشِیْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ» (آل عمران، ۱۵۲)

د: بارها در نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام افراد سنگدل یا ترسو و کسل را به شدت سرزنش کرده و تعبیراتی از قبیل اینکه شما لاشه‌های بی‌روح هستید!، شما در قیافه مرد هستید اما مردانگی ندارید! (نهج البلاغه، خطبه ۲۷) و امثال آن به کار برده است. بنابراین آنچه خداوند از ما می‌خواهد، نه پیش افتادن است نه پس افتادن، بلکه همراه بودن و هم‌فکر و هم‌کار بودن است. «وَالَّذِينَ مَعَهُمْ...»

بحثی پیرامون تقوی

- در اینجا به مناسبت جمله «وَاتَّقُوا اللَّهَ» به نکاتی در مورد تقوی اشاره می‌کنیم:
- ۱- هدف از دستورات الهی آن است که در انسان روحیه تقوی پیدا شود. مثلاً قرآن می‌فرماید: پروردگار خود را پرستید شاید تقوی پیدا کنید. (بقره، ۲۱) و نیز می‌فرماید: روزه بر شما و بر امت‌های پیشین واجب شده، شاید تقوی پیدا کنید. (بقره، ۱۸۳)
 - ۲- تقوی، زمینه پذیرش هدایت است. «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره، ۲)
 - ۳- خداوند به کسانی که تقوی دارند، علومی را عنایت می‌کند. «اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ» (بقره، ۲۸۲)
 - ۴- تقوی، وسیله دریافت رحمت الهی است. «اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (انعام، ۱۵۵)
 - ۵ - تقوی، وسیله قبولی عمل است. در قرآن می‌خوانیم: خداوند فقط اعمال متّقین را می‌پذیرد. «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده، ۲۷)
 - ۶- تقوی، وسیله دریافت رزق از راههایی است که انسان گمان آن را ندارد. «وَوَيْزُقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق، ۳)
 - ۷- خداوند به متّقین وعده داده که هرگز در بن‌بست قرار نگیرند. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (طلاق، ۲)
 - ۸ - خداوند انواع حمایت‌ها و امدادهای غیبی خود را نثار افراد با تقوی می‌کند. «اعلموا انّ اللَّهَ مع المتّقين» (توبه، ۳۶ و ۱۲۳)
 - ۹- تقوی راه نجات از خطرات قیامت (مریم، ۷۲) و خوش عاقبتی و رسیدن به رستگاری است. «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (اعراف، ۱۲۸)

عوامل مؤثر در تقوی

اکنون که به گوشه‌ای از آثار و برکات تقوی اشاره شد، به عواملی که در پیدایش تقوی مؤثر است نیز اشاره می‌کنیم:

۱- ایمان به مبدأ و معاد، انسان را در برابر گناهان بیمه می‌کند و هر چه ایمان قوی‌تر باشد، تقوی بیشتر است.

۲- نظارت عمومی (امر به معروف و نهی از منکر) سبب رشد تقوی در جامعه است.

۳- تربیت خانوادگی، ۴- لقمه حلال، ۵ - رفتار مسئولین، ۶- دوستان (همسر، همکار، همسایه و هم‌درس)، ۷- اشتغال، ۸ - رفیق شدن با افراد با تقوی، از عواملی است که در تقوی مؤثر می‌باشد.

آیا تقوی محدودیت است؟

بعضی خیال می‌کنند تقوی محدودیت و زندان است، ولی تقوی قلعه و دژ است. فرق بین زندان و قلعه آن است که زندان را از بیرون قفل می‌کنند و يك محدودیت تحمیلی است که با آزادی بشر سازگار نیست، اما قلعه را انسان خود انتخاب می‌کند و خودش از درون قفل می‌کند تا از انواع حوادث بیمه باشد.

راستی، ما که کفش به پا می‌کنیم، پای خود را بیمه می‌کنیم یا محدود؟ پس هر محدودیتی بد نیست و هر آزادی ارزش نیست. همان گونه که هر توسعه‌ای ارزش نیست. زیرا میکرب سرطان هم گاهی در بدن توسعه پیدا می‌کند، و هر عقب گرد و ارتجاعی بد نیست. بیمارانی که به پزشك مراجعه می‌کنند، هدفی جز برگشت به حالت قبل ندارند و این برگشت ارزش است. تقوی؛ یعنی ایمن‌سازی.

زنان و دخترانی که به اسم آزادی، به هر شکلی خود را در معرض دید دیگران قرار می‌دهند، اگر چند دقیقه (تنها چند دقیقه) با خود فکر کنند، حتی اگر مسلمان نباشند، عقل و علم ایشان، آنان را به سوی پاکی و عفت و پوشش دعوت خواهد کرد. زیرا بد حجابی یا بی‌حجابی عامل:

- ۱- سوءظن نسبت به آنان، ۲- توطئه برای ربوده شدن آنان، ۳- گسستن نظام خانواده، ۴- تحریک‌های نابجا و به هم خوردن تعادل روحی، ۵ - گرایش به خودنمایی و تجملات، ۶- ضربه علمی به دانشجویان و از بین بردن تمرکز فکری آنان نسبت به درس و مطالعه، ۷- خجل کردن افراد بی‌بضاعتی که توان تهیه این گونه لباس و تجمل را ندارند، ۸ - ضربه اقتصادی، زیرا به جای دقت در کار، به هوسبازی سرگرم می‌شوند، ۹- به ناکامی کشاندن زنان و دخترانی که شکل و روی در خور توجهی ندارند، ۱۰- ایجاد دغدغه برای والدین، ۱۱- راضی کردن هوس‌بازان، ۱۲- پیدایش رقابت‌های منفی، ۱۳- فرار از خانه، ۱۴- پیدایش اطفال نامشروع، ۱۵- بروز امراض مقاربتی، ۱۶- پیدا شدن امراض روانی، ۱۷- پیش آمدن مسائلی از قبیل سقط جنین، خودکشی یا دیگرکشی یا حمله به دیگران و حوادث رانندگی و... که اینها همه گوشه‌ای از بی‌تقوایی درباره یکی از مسائل (حجاب) است.

شاید به همین دلیل باشد که در قرآن، این همه در مورد تقوی سفارش شده است و امام جمعه باید در همه خطبه‌ها، مسئله تقوی را مطرح کند و قرآن به مقدار کم تقوی قانع نیست و می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (تغابن، ۱۶) تا آنجا که می‌توانید تقوی داشته باشید. و در جای دیگر می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (آل عمران، ۱۰۲) آن گونه که حق تقوی است، تقوی داشته باشید.

البته نباید مایوس شویم، زیرا هرگاه به گناهی گرفتار شدیم، می‌توانیم با طناب نماز و توبه و استمداد از خداوند، خود را از منجلاب گناه نجات دهیم.

آیه «۲»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ يَلْقَوْلُ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صداهایتان را بالاتر از صدای پیامبر نبرید و همان گونه که بعضی از شما نسبت به دیگری بلند گفت‌وگو می‌کنید، با پیامبر این‌گونه سخن مگویید! مبدا (به خاطر این صدای بلند که برخاسته از بی‌ادبی شما است)، اعمال شما نادانسته نابود شود.

نکته‌ها:

در آیه قبل، از پیشی‌گرفتن بر رسول خدا در عمل نهی شد و در این آیه، شیوه گفت‌وگو با پیامبر را بیان می‌کند و می‌فرماید احترام پیامبر صلی الله علیه وآله را حفظ کنید.

در آیه ۶۳ سوره نور نیز سفارش شده که نام پیامبر را مانند نام‌های خودتان نبرید، بلکه با عنوان و مؤدبانه نام ببرید.

حفظ عمل مهم‌تر از خود عمل است. اعمال ما گاهی از اول خراب است، چون با قصد ریا و خودنمایی شروع می‌شود، گاهی در وسط کار به خاطر عجب و غرور از بین می‌رود و گاهی در پایان کار به خاطر بعضی از اعمال حبط می‌شود. به همین خاطر قرآن می‌فرماید: هر کسی عمل خود را تا قیامت بیاورد و از آفات بیمه کند، ده برابر پاداش داده می‌شود؛ «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ...» و نمی‌فرماید: هر کس عملی را انجام دهد، ده پاداش دارد. زیرا میان انجام عمل در دنیا و تحویل آن در قیامت، فاصله زیادی است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: برای هر ذکری درختی در بهشت کاشته می‌شود، شخصی گفت: پس بهشت ما درختان زیادی دارد؟! حضرت فرمود: بله، لکن گاهی گناهان و اعمالی از شما سر می‌زند که آن درختان را می‌سوزاند. سپس آن حضرت آیه فوق را تلاوت فرمودند. (بحار، ج ۸، ص ۱۸۶)

قرآن تباهی و حبط اعمال را، یکجا برای کفر و شرک آورده و یکجا برای بی‌ادبی در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پس معلوم می‌شود گناه بی‌ادبی در محضر پیامبر، هموزن گناه کفر و شرک است. چون نتیجه هر دو حبط است.

بعضی از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی بی‌توجهی نزد حضرت بلند سخن می‌گفتند، پیامبر عزیز برای آن که این صدای بلند سبب حبط اعمال آنان نشود، بلندتر از آنان سخن می‌گفتند. (بحار، ج ۹، ص ۳۳۲)

یکی از یاران پیامبر که بلند سخن می‌گفت، همین که شنید صدای بلند سبب نابودی تمام کردار او می‌شود، بسیار ناراحت شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدای بلند تو برای خطابه و سخنرانی بوده است و حساب تو از دیگران جداست. (تفسیر مجمع‌البیان)

فریاد زدن در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله از افراد مؤمن سبب تباهی اعمال است، اما اگر کسانی حضرت را نشناخته‌اند، حساب جداگانه‌ای دارند. زیرا در توهین، علم و آگاهی و قصد اهانت شرط است. اگر ما از روزنامه‌ای برای کارهای ساده‌ای استفاده کنیم و ندانیم که در آن آیات مبارکه قرآن است، چون نمی‌دانسته‌ایم و قصد اهانت هم نداشته‌ایم، توهین به حساب نمی‌آید. در جمله «ان تحبط اعمالکم و انتم لاتشعرون» اعمال شما نادانسته نابود می‌شود، نکته‌ای است و آن اینکه آفات و آثار سوء (و به اصطلاح آثار وضعی)، وابسته به دانستن یا ندانستن ما نیست. آری، اگر انسان شرابی بخورد مست می‌شود، گرچه خیال کند آب است. اگر به سیم بدون عایقی دست بزنیم، دچار برق گرفتگی می‌شویم، گرچه خیال کنیم برق ندارد. گناهای سبب پیدایش قحطی، زلزله، کوتاه شدن عمر، ذلت و خواری می‌شود، گرچه خود انسان از پیدایش این آثار خبری نداشته باشد. بنابراین بی‌ادبی نسبت به پیامبر، سبب تباهی عمل می‌شود، گرچه خود انسان آن آثار منفی را نداند.

پیام‌ها:

۱- برای آموزش ادب به مردم، خود ما نیز باید آنان را مؤدبانه صدا بزنیم. (در این آیه خداوند مردم را با جمله «یا ایها الذین آمنوا» صدا زده است)

۲- رهبر امت اسلامی از حقوق و مزایای معنوی بالایی برخوردار است که باید مردم مراعات نمایند تا آنجا که اگر در حال گفتگو است، صدایی بالاتر از صدای حضرت نباشد و اگر حضرت ساکت است و ما مشغول سخن گفتن با او هستیم، باز هم با صدای بلند حرف نزنیم. «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوتِ النبی»

آری، مقام نبوت برای ما مسئولیت‌آور است.

۳- سفارش به احترام بزرگان، از زبان دیگری زیبا است. (در این آیه، پیامبر نمی‌فرماید: بلندتر از من سخن نگوئید، این خداوند است که سفارش می‌کند که بلندتر از پیامبر صحبت نکنید) «لا ترفعوا أصواتکم»

۴- مقام و موقعیت افراد در عمل آنان اثر دارد. (جسارت از مؤمن نسبت به شخص رسول‌الله، حساب ویژه‌ای دارد) «یا ایّها الذین آمنوا... ان تحبط اعمالکم»

۵ - گاهی انسان ندانسته تیشه به ریشه خود می‌زند. «ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون»

نمونه‌ها

الف: پیامبر عزیز اسلام در آستانه رحلت، تقاضای قلم و دواتی کرد و فرمود: می‌خواهم برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید! خلیفه دوم گفت: بیماری پیامبر شدید شده و سخنانش بی‌ارزش است! شما قرآن دارید و نیازی به نوشتن نیست! سر و صدا بلند شد حضرت فرمود: برخیزید و بروید، نزد من فریاد نکشید! (صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹)

مرحوم علامه سید شرف‌الدین (صاحب کتاب المراجعات) می‌فرماید: گرچه قلم و کاغذ نیاوردند و چیزی نوشته نشد، ولی ما می‌توانیم خط نانوشته را بخوانیم! زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: هدف من نوشتن چیزی است که هرگز گمراه نشوید؛ «لَنْ تَضَلُّوا»، با کمی دقت خواهیم دید که این کلمه را بارها در جای دیگر درباره قرآن و اهل‌بیت بیان فرموده است که من از میان شما می‌روم و دو چیز گرانها را به جا می‌گذارم و اگر به آن تمسّک کنید، هرگز گمراه نشوید و آن دو چیز گرانها قرآن و اهل‌بیت من هستند.

پس چون بارها کلمه «لَنْ تَضَلُّوا» را درباره قرآن و اهل‌بیت بکار برده‌اند، در اینجا نیز که فرمود: برای شما چیزی می‌خواهم بنویسم که هرگز گمراه نشوید، مراد آن حضرت تمسّک به قرآن و اهل‌بیت است.

ب: همین که امام حسن مجتبی‌علیه السلام شهید شد و خواستند او را در کنار قبر جدّش رسول خدا صلی الله علیه وآله دفن کنند، عایشه جلوگیری کرد و این امر باعث بلند شدن سر و صدای مردم شد. امام‌حسین علیه السلام با تلاوت آیه «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...» مردم را ساکت کرد و فرمود: احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پس از مرگ حضرت نیز همچون زمان حیات او لازم است. (تفسیر نمونه)

مقدّسات در اسلام

در تمام دنیا و عقائد مختلف، به بزرگان خود احترام خاصی می‌گذارند. شهرها، خیابان‌ها، دانشگاه‌ها، فرودگاه‌ها، مدارس، مؤسسات را به نام آنان نامگذاری می‌کنند. در اسلام نیز افراد، ساعات و مکان‌ها و حتی برخی گیاهان و جمادات قداست دارند. ریشه قداست و کرامت همه آنها در اسلام، وابستگی به ذات مقدّس خداوند است و هر چه وابستگی آن به خدا بیشتر باشد، قداست آن هم بیشتر است و ما باید احترام ویژه آنها را حفظ کنیم. اَمَّا مَقَدَّسَات:

۱- خداوند سرچشمه قدس است و مشرکان که دیگران را با خدا یکسان می‌پندارند، در قیامت به انحراف خود اقرار خواهند کرد و به معبودهای خیالی خود خواهند گفت: رمز بدبختی ما این است که شما را با خدا یکسان می‌پنداشتیم. «اذ نُسَوِّیْکُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ» (شعراء، ۹۸) در قرآن سخن از تسبیح و تنزیه خداوند زیاد است، یعنی ما باید برای خدا آن احترام و قداستی را بپذیریم که هیچ‌گونه عیب و نقصی برای او تصوّر نشود. نه تنها ذات او، بلکه نام او نیز باید منزّه باشد. «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّکَ الْاَعْلٰی» (اعلی، ۱)

۲- کتاب خدا نیز احترام و قداست ویژه‌ای دارد. زیرا وقتی قرآن خود را عظیم می‌داند، (حجر، ۸۷). پس ما باید آن را تعظیم کنیم، وقتی قرآن خود را کریم می‌داند، (واقعۀ ۷۷) ما باید آن را تکریم کنیم، وقتی قرآن خود را مجید می‌داند، (ق، ۱) ما باید آن را تمجید کنیم.

۳- رهبران الهی، تمام انبیا و جانشینان بر حقّ آن بزرگواران به خصوص حضرت محمدصلی الله علیه وآله و اهل‌بیت او، دارای مقام مخصوصی هستند که در این سوره (حجرات) پاره‌ای از آداب برخورد با حضرت بیان شده است: بر آنان پیشی نگیریم، بلندتر از آنان صحبت نکنیم...

در قرآن به انسان فرمان صلوات بر پیامبر داده شده است. (احزاب، ۵۶) البته باید به این نکته توجه کنیم که الآن که حضرت رحلت کرده‌اند، همان احترام برای زیارت حضرت (در کتب متعدد مانند کتاب تبرک‌الصحابه نوشته آیه‌الله احمدی میانجی صدها نمونه از احترام اصحاب پیامبر به رسول‌خداصلی الله علیه وآله در زمان حیات و بعد از رحلت ایشان ذکر شده است)، جانشینان حضرت، ذریّه آن بزرگوار و تمام کسانی که به نحوی به آن حضرت نسبت دارند، به خصوص علمای ربّانی و فقهای عادل و مراجع تقلید (که به فرموده روایات، این عزیزان جانشینان پیامبرند)، بر ما لازم است.

در حدیث می‌خوانیم: کسی که سخن فقیه عادل را رد کند، مثل کسی است که سخن اهل‌بیت پیامبرعلیهم السلام را رد کرده باشد و کسی که سخن آنان را رد کند، مثل کسی است که سخن خدا را رد کرده باشد. (بحار، ج ۲۷، ص ۲۳۸)

نه تنها پیامبرصلی الله علیه وآله که آنچه مربوط به انبیا است، نیز کرامت دارد. در قرآن می‌خوانیم: صندوقی که موسی علیه السلام در زمان نوزادیش در آن نهاده و به دریا انداخته شده بود و بعداً

یادگارهای موسی و آل موسی در آن بود، به قدری مقدّس بود که برای امت بنی اسرائیل وسیله آرامش بود و فرشتگان آن را حمل می کردند. (بقره، ۲۴۸)

۴- در اسلام والدین از کرامت و قداست خاصی برخوردارند. در قرآن پنج مرتبه بعد از سفارش به یکتاپرستی، احسان به والدین مطرح شده (بقره، ۸۳؛ نساء، ۳۸؛ انعام، ۱۵۱؛ اسراء، ۲۳؛ احقاف، ۱۵) و تشکر از آنان، در کنار تشکر از خداوند آمده است. (لقمان، ۱۴)

احترام والدین تا آنجا است که نگاه همراه با محبت به والدین عبادت است و به ما سفارش شده صدای خود را بلندتر از صدای آنها قرار ندهید، سفری که سبب اذیت آنان می شود، حرام است و در آن سفر نماز شکسته نمی شود. با والدین حمّام نروید، با نامادری خود که زمانی همسر پدر شما بوده است ازدواج نکنید.

۵- در اسلام بعضی از زمان ها مثل شب قدر، بعضی از مکان ها مثل مسجد، بعضی از سنگ ها مثل حجرالاسود، بعضی از آبها مثل زمزم، بعضی از خاک ها مثل تربت امام حسین علیه السلام، بعضی از گیاهان مثل زیتون، بعضی از سفرها مثل معراج و سفرهای علمی - عبادی - کمک رسانی - جهاد، بعضی از لباسها مثل لباس احرام، مقدّس است و باید برای آنها احترام خاصی را پذیرفت. مثلاً در قرآن می خوانیم: حضرت موسی باید به احترام وادی مقدّس، کفش خود را بیرون آورد. «فَاَخْلَعَ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ يَالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (طه، ۱۲)

مَشْرُكٌ حَقٌّ وَرُودٌ بِهٖ مَسْجِدُ الْحَرَامِ رَا نَدَارِدُ. «اِنَّمَا الْمَشْرُكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ» (توبه، ۳۸)

سفارش کرده هنگامی که به مسجد می روید، زینت خود را به مسجد ببرید. «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (اعراف، ۳۱)

جُنُبٌ حَقٌّ تَوَقَّفُ دَر مَسْجِد رَا نَدَارِدُ. «وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» (نساء، ۴۳)

مسجد به قدری عزیز است که افرادی مثل حضرت ابراهیم، اسماعیل، زکریّا و مریم علیهم السلام خادم و مسئول پاکسازی و تطهیر آن بوده اند. «طَهَّرَا بَيْتِي» (بقره، ۱۲۵) حتّی مادر مریم در دوران حاملگی که خیال می کرد فرزندش پسر است، نذر کرد او را بعد از تولّد و رشد، خادم مسجد الاقصی کند. «اِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا» (آل عمران، ۳۵)

۶- انسان با ایمان نیز دارای قداست و کرامت است، تا آنجا که آبروی مؤمن از کعبه بیشتر است و آزار و غیبت او حرام و دفاع از حقّ او واجب و حتّی نبش قبر او بعد از مرگ نیز حرام است. اگر نماز فردی در جایی که نماز جماعتی برقرار است، سبب تضعیف امام جماعت شود، آن نماز باطل است.

آری، ضربه به کرامت انسان، سبب بطلان نماز می شود.

۷- اسلام حتّی برای بعضی از غیر مسلمانان نیز احترام خاصّی قائل شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همین که رئیس قبیله‌ای اسلام می‌آورد، احترام او را حفظ و بر ریاستش ابقا می‌فرمود. حتّی برای اسیرانی که از خانواده‌های محترمی بودند، حساب جداگانه‌ای باز می‌کرد. مثلاً برای شهربانو (دختر پادشاه ایران) و فرزند حاتم‌طایی سخاوتمند که اسیر شدند، حساب جداگانه‌ای باز کردند.

همان گونه که گفتیم، در فرهنگ همه ملّت‌ها مقدّساتی وجود دارد، مثلاً قانون اساسی و پرچم ملّی و شخصیت‌های علمی، انقلابی و هنری، در نزد آنها محترم است. البتّه باید از قداست‌های انحرافی پرهیز کرد، زیرا در طول تاریخ رندانی مثل سامری بوده‌اند که گوساله‌هایی ساخته و برای آنها قداست جعلی قرار داده‌اند، چه بسیار شاهانی که دانشمندان و شعرایی را خریده و آنان را به ثناخوانی و مقدّس‌تراشی خود واداشته‌اند.

احترام‌گذاری اولیای الهی

اولیای خدا بیش از همه به کرامت‌ها و قداست‌ها پای‌بند بودند، به چند نمونه توجّه کنید:

الف: تا زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله زنده بود، حضرت علی‌علیه السلام، به احترام آن بزرگوار خطبه نخواند.

ب: رسول خدا صلی الله علیه وآله در بین نماز نگاهش به دیوار روبرو افتاد که گویا اثری از آب دهان بر آن بود، کلام خود را قطع کرد و مقداری راه رفت (بدون آن که از قبله منحرف شود) و با شاخه درختی که در کنارش بود، آن اثر را محو کرد و سپس عقب عقب به جای خود برگشت و به نماز ادامه داد.

ج: امام حسین علیه السلام همین که دید برادر بزرگش امام حسن علیه السلام ۱۰۰ درهم به فقیر کمک کرد، او ۹۹ درهم کمک کرد تا حریم برادر بزرگتر را حفظ کند.

د: امام رضا علیه السلام همین که نام حضرت مهدی علیه السلام را می‌شنید (با این که آن حضرت هنوز متولّد نشده بود) قیام می‌کرد.

ه: در خانه آیة‌الله العظمی بروجردی از مراجع بزرگ شیعیان جهان، شخصی اظهار داشت برای سلامتی امام زمان و آیة‌الله بروجردی صلوات بفرستید. ایشان به شدّت ناراحت شد که چرا حریم افراد را حفظ نمی‌کنید و چرا نام مرا در کنار نام ولی عصر علیه السلام آوردید؟! بنابراین باید توجّه داشت که درجات کرامت و قداست متفاوت است و هر کس و هر چیزی به اندازه و در جایگاه خودش احترام و قداست دارد.

حبط و نابودی اعمال

آیه دوم سوره حجرات، صدای بلند در محضر پیامبر را سبب حبط و نابودی اعمال دانست و فرمود: پاداش تمام کارهای خوب شما بدون اینکه خود متوجه باشید تباه می‌شود، بنابراین به جاست پیرامون حبط عمل چند کلامی بیان کنیم:

«حَبَطَ» در لغت به معنای فاسد و تباه شدن است. همان‌گونه که غذاها و داروها، سرما و گرما، آب و آتش در یکدیگر اثر می‌گذارند، اعمال انسان نیز در یکدیگر اثر می‌گذارد. به دو مثال توجه کنید: الف: اگر کارگری بعد از بیست سال خدمات مفید، يك روز فرزند کارفرما را بکشد، آن قتل خدمات بیست ساله او را تباه می‌کند، که به این تباه شدن اعمال گذشته، حبط گویند. ب: اگر کارگری بیست سال کارفرمای خود را رنج دهد، اما يك روز فرزند کارفرما را که در حال غرق شدن است نجات دهد، این خدمت رنجهای بیست ساله را از بین می‌برد که به این خدمتی که بدی‌ها را از بین می‌برد، تکفیر یا کفّاره گویند. با توجه به این دو مثال می‌گوییم: مسائل معنوی و رفتار انسان نیز در یکدیگر اثر می‌کند. به چند نمونه قرآنی توجه کنید:

۱- کفر و ارتداد و بستن راه خدا بر مردم و ستیز با رسول خدا، سبب تباهی اعمال است. (محمد، ۳۴)

۲- کسانی که پیرو کارهایی هستند که خدا را به غضب می‌آورد و از کارهایی که خدا را راضی می‌کند تنفر دارند، اعمالشان تباه است. (محمد، ۲۸)

۳- شرك و نفاق، دنیاطلبی، کشتن انبیا و عدالت‌خواهان، سبب نابودی اعمال است. (زمر، ۶۵ ؛ توبه، ۶۸ ؛ هود، ۱۶ ؛ آل عمران، ۲۴)

۴- منت گذاشتن بر کسی که به او کمکی کرده‌ایم، سبب باطل شدن عمل است. (بقره، ۲۶۴)

۵- ریا و عجب، عبادات انسان را از بین می‌برد.

حبط و تباهی اعمال در روایات

اکنون به سراغ روایات می‌رویم تا ببینیم چه کار و عملی سبب تباهی کارهای خوب انسان می‌شود. در اینجا نیز مسائل اعتقادی، عبادی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و روانی، سبب نابودی اعمال معرفی شده است که ما به هر يك اشاره می‌کنیم؛

- ۱- اعتقادی: کینه و دشمنی با امامان معصوم علیهم السلام و اهل بیت پیامبر. (بحار، ج ۲۸، ص ۱۹۸)
- ۲- عبادی: کسی که نماز خود را بدون عذر ترك کند. (کافی، ج ۲، ص ۳۸۴) از امام پرسیدند: چرا ترك نماز را از گناهان کبیره نشمردی، ولی خوردن مال یتیم را از گناهان کبیره بشمار آوردید؟ حضرت فرمودند: کفر از گناهان کبیره است و ترك نماز کفر عملی است. (کافی، ج ۲، ص ۲۷۸)

۳- خانوادگی: امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر همسری به همسرش بگوید: من از تو خیری ندیدم و از تو ناراضی هستم! اعمالش تباه می‌شود. (من لایحضر، ج ۳، ص ۴۴۰)

۴- اجتماعی: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که مرده‌ای را با حفظ امانت غسل دهد، به عدد هر مؤئی از میت خداوند پاداش آزاد کردن يك برده به او عطا می‌کند و صد درجه به او مرحمت می‌فرماید. پرسیدند: حفظ امانت در شستن مرده چیست؟ حضرت فرمودند: عورت وزشستی‌های او را پنهان بدارد وگرنه اجرش تباه و آبرویش در دنیا و آخرت ریخته می‌شود. (وسائل‌الشیعه، ج ۲، ص ۴۲۷) (آری، این بود حفظ آبروی مرده تا چه رسد به حفظ آبروی زنده!)
۵ - سیاسی: امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» (مائده، ۵) یعنی هر کس به ایمان خود پشت کند (و مرتد شود)، عملش تباه است فرمودند: ایمان در بطن قرآن علی‌بن‌ابی‌طالب علیهما السلام است وکسی که به ولایت او کفر ورزد، عملش تباه است. (بحار، ج ۳۵، ص ۲۴۸) (آری، رهبری معصوم و پیروی از او، از ارکان مسائل سیاسی اسلام است)
۶- روانی: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس بر اساس شك و خیال خود (بدون داشتن علم یا حجت شرعی)، به پا خیزد و عملی انجام دهد، عملش تباه است. (وسائل‌الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۰)

اکنون که اثر منفی بعضی اعمال را بیان کردیم، به سراغ اثر مثبت بعضی اعمال دیگر می‌رویم که انسان چگونه می‌تواند با اعمال خود کارهای بد را بپوشاند و یا به کارهای خوب تبدیل نماید؛ در قرآن، ایمان، کار نیک، تقوی، کمک مخفیانه به فقرا، توبه، دوری از گناهان کبیره، نماز، زکات، قرض‌الحسنه، هجرت و جهاد، سبب عفو و بخشش گناهان و از بین رفتن لغزشها معرفی شده است. (به آیات سوره‌های بقره، ۲۱۴؛ طلاق، ۵؛ تغابن، ۹؛ تحریم، ۸؛ نساء، ۳۱؛ هود، ۱۱۴؛ مائده، ۱۲؛ آل عمران، ۱۹۵ و فرقان، ۷۰ مراجعه شود)
قرآن می‌فرماید: در دو طرف روز نماز به پادار، زیرا خوبی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برد. «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّئِيَّاتِ» (هود، ۱۱۴)

به خوبی روشن است که بی‌ادبی به پیامبر صلی الله علیه وآله به خاطر مقام والای آن حضرت، سبب حبط اعمال می‌شود، ولی قرآن به ما سفارش کرده که نسبت به همه مردم آرام سخن بگوییم. چنانکه لقمان‌علیه السلام به فرزندش می‌گوید: «وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» صدای خود را فرو گیر و سپس صداها را به صدای الاغ تشبیه کرده است. «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (لقمان، ۱۹) مسئله صدای بلند (آلودگی صوتی)، امروزه (به اصطلاح عصر تمدن) یکی از مشکلات جامعه بشری است.

گاهی به اسم عروسی، گاهی به اسم عزا، گاهی در مسجد، گاهی در زمین ورزش، و گاهی در قالب خرید و فروش اجناس، آرامش را از مردم سلب می‌کنیم.

در حالی که تنها در چند جا اسلام حقّ فریاد زدن به ما می‌دهد، مثلاً: هنگام اذان آن هم با صوت خوب و بدون مقدمات، یا زائران خانه خدا در بیابان‌های مکه، همین که دیگر قافله‌ها و کاروان‌ها را می‌بینند، سفارش شده که با صدای بلند عبارتِ «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» را تکرار کنند. به هر حال جز در موارد نادر و استثنائی، ما حقّ بلند حرف زدن را نداریم، تا چه رسد به این که این فریاد جنبه تهدیدی نیز داشته باشد که در این صورت علاوه بر مسئله بی‌ادبی، ترساندن مؤمن هم خود کیفر ویژه‌ای دارد.

آیه «۳»

إِنَّ الَّذِينَ يَعْصُونَ أَوْصِيَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِيَتَّقُوا لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرٌ عَظِيمٌ

همانا کسانی که نزد پیامبر (به خاطر ادب و احترام) صداهایشان را پایین می‌آورند، همانها کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوی آزمایش کرد. آمرزش و پاداش بزرگ مخصوص آنها است. نکته‌ها:

کلمه «عَصَ» به معنای از بالا به پایین و کوتاه آمدن است و آهسته سخن گفتن، نشانه ادب، تواضع، وقار، آرامش و مهر و عشق است.

قرآن در این آیه می‌فرماید: خداوند دل‌های افراد مؤدّب را آزمایش می‌کند و ناگفته پیداست که آزمایش خداوند برای شناخت نیست، زیرا که او همه چیز را می‌داند، بلکه مراد از آزمایش آن است که انسان در برابر مسائل، از خود استعداد و عکس‌العملی بروز دهد تا لایق دریافت پاداش الهی بشود.

زیرا کیفر و پاداش خداوند بر اساس علم او نیست، بلکه بر اساس عملکرد انسان است. یعنی اگر خدا علم دارد که فلان شخص در آینده خلاف خواهد کرد، او را کیفر نمی‌دهد، بلکه باید از او خلافتی سرزند تا کیفر ببیند.

جالب آن که انسان نیز بر اساس دانسته‌ها به کسی مُزد نمی‌دهد، یعنی اگر علم داریم که این خیاط لباس ما را می‌دوزد، به او مزد نمی‌دهیم، بلکه باید برای ما لباس بدوزد تا مزدی به او بدهیم. بنابراین مراد از آزمایش و امتحان الهی در آیات و روایات، انجام و سرزدن عملی از انسان است تا پس از آن به کیفر یا پاداشی برسد. البته امتحان در اینجا مربوط به قلب است، زیرا چه بسیار افرادی ریاکارانه اظهار ادب و تواضع می‌کنند، ولی در درون متکبرانند.

پاداش‌های الهی همیشه با صفات «گَریم»، «عَظیم»، «کَبر»، «غَیر مَمْنُون» (پیوسته)، «نَعَمَ أَجْر» (خوب)، مطرح شده است و این به خاطر آن است که پاداش‌های خداوند، از سرچشمه رحمت و لطف بی‌نهایت اوست.

پیام‌ها:

- ۱- هم خلافکار را توبیخ کنیم و هم درستکار را تشویق. در آیه قبل خلافکارانی که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بلند صحبت می‌کردند توبیخ شدند، این آیه و آیات بعد، افراد مؤدب را تشویق می‌کند. «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ... لَهُمْ مَغْفِرَةٌ...» آری، سرزنش و تشویق باید در کنار هم باشد.
- ۲- ادب ظاهری، نشانه تقوای درونی است. «الَّذِينَ يَغُضُّونَ... أَمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» (یعنی کسانی که صدای خود را پایین می‌آورند، دل‌های با تقوایی دارند)
- ۳- اکنون که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نیستیم، باز مسئله ادب در زیارت مرقد حضرت و نسبت به جانشینان حضرت همچنان در جای خود باقی است.
- ۴- ادب‌های مقطعی و لحظه‌ای نشان دهنده عمق تقوی نیست. «يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ» (فعل مضارع و نشانه استمرار و عمیق بودن است)
- ۵ - در قرآن هرجا کلمه «مغفرت» و «اجر» آمده، اوّل سخن از مغفرت است. زیرا تا از گناه پاک نشویم، نمی‌توانیم الطاف الهی را دریافت کنیم. «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اجْرَ عَظِيمٌ»

ادب در گفتگو

- اکنون که این آیه از آداب گفت و گو با رسول الله سخن می‌گوید، ما نیز کمی درباره دستوراتی که اسلام برای سخن گفتن دارد، اشاره کنیم:
- ۱- گفتار باید همراه با کردار باشد و گرنه قابل سرزنش است. «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف، ۲)
 - ۲- گفتار باید همراه با تحقیق باشد. (هدهد به سلیمان علیه السلام گفت: خبری قطعی و تحقیق شده آورده‌ام) «يَنْبَأُ يَقِينُ» (نمل، ۲۲)
 - ۳- گفتار بایستی دل‌پسند باشد. «الطَّيِّبُ مِنَ الْقَوْلِ» (حج، ۲۴)
 - ۴- گفتار باید رسا و شفاف باشد. «قَوْلًا بَلِيغًا» (نساء، ۶۳)
 - ۵ - گفتار باید نرم باشد. «قَوْلًا لَّيِّنًا» (طه، ۴۴)
 - ۶- گفتار باید بزرگوارانه باشد. «قَوْلًا كَرِيمًا» (اسراء، ۲۳)
 - ۷- گفتار باید قابل عمل باشد. «قَوْلًا مَّيْسُورًا» (اسراء، ۲۸)
 - ۸ - با همه اقشار خوب سخن بگوییم، نه تنها با افراد و گروه‌های خاص. «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره، ۸۳)
 - ۹- در گفتار بهترین مطلب و شیوه را انتخاب کنیم. «يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (اسراء، ۵۳)
 - ۱۰- در گفتار هیچ گونه لغو و باطلی در کار نباشد. «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج، ۳۰) و «عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون، ۳)

نمونه‌ها

چون این آیه از افراد با ادبی که نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله صدای خود را پایین آورده‌اند ستایش کرده و برای آنان مغفرت و اجر بزرگ مقرر کرده است، به دو نمونه از ادب و بی‌ادبی که در قرآن آمده است اشاره می‌کنیم:

- ۱- همین که حضرت آدم و همسرش بر خلاف نهی الهی از درخت ممنوعه خوردند و مورد توبیخ قرار گرفتند، شرمنده شده و توبه و عذرخواهی کردند، خداوند نیز توبه آنان را پذیرفت. این عذرخواهی يك ادب بود که آدم و همسرش را نجات داد.
- در کربلا حُر نیز نسبت به امام حسین علیه السلام ادب کرد و با اینکه ابتدا از طرفداران یزید بود، ولی در نماز جماعت به امام حسین علیه السلام اقتدا کرد و گفت: چون مادر تو زهرا علیها السلام می‌باشد، من به تو احترام می‌گذارم! شاید همین ادب، سبب خوش عاقبتی او شده باشد.
- ۲- ابلیس به آدم سجده نکرد و مورد سرزنش قرار گرفت، او به جای عذرخواهی و توبه، بی‌ادبی کرد و گفت: من نباید به او سجده کنم، نژاد من از آتش و بر نژاد خاکی برتری دارد. او در حقیقت فرمان خدا را نابجا پنداشت و به خاطر همین بی‌ادبی، برای همیشه مورد لعنت همه قرار گرفت.

امتیاز پادشاه‌های الهی

پادشاه‌های مردم، کوتاه مدّت، کوچک، سطحی، همراه با منت و سایر آفات است. بگذریم که غیر خداوند (همسر، فرزند، شریک، دوست، حکومت و دیگران) بسیاری از کارهای ما را نمی‌دانند تا اجرای دهند. گاهی به خاطر حسادت می‌دانند، ولی نادیده می‌گیرند، گاهی به خاطر بخل پادشاه نمی‌دهند و گاهی نیز به خاطر ناتوانی، چیزی ندارند تا پادشاه دهند.

غیر خدا هر کس که باشد، کارهای کم و معیوب را از انسان نمی‌پذیرد، بگذریم که پادشاه‌های مردمی در يك کف زدن، سوت کشیدن، صلوات فرستادن و... خلاصه می‌شود.

اما خداوند هم کار کم را می‌پذیرد؛ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» هم کار معیوب را؛ چنانکه در دعای تعقیبات نماز می‌خوانیم: پروردگارا! اگر در رکوع و سجود نماز من نقصی بود، نمازم را با همان نقص‌ها پذیرا باش!

خداوند عیب‌ها را می‌پوشاند و خوبی‌ها را نشان می‌دهد. «يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ» خداوند به بهشت جاودان می‌خرد و دیگران کار ما را به احساسات زود گذر.

آیه «۴ و ۵»

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

همانا کسانی که از پشت حجره‌ها تو را می‌خوانند، اکثرشان تعقل نمی‌کنند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

و اگر آنان صبر کنند تا تو به سوی آنان خارج شوی، قطعاً برایشان بهتر است و خداوند بخشنده مهربان است.

نکته‌ها:

گرچه مسئله صدا زدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پشت حجرات امروز دیگر مطرح نیست، ولی درس و قانونی که از این ماجرا به دست می‌آید، برای ما کارساز است. چنانکه در تفسیر روح‌المعانی می‌خوانیم که ابن عباس به خانه استادش می‌رفت، ولی در خانه را نمی‌زد تا خود استاد بیرون بیاید. از او پرسیدند: چرا در نمی‌زنی؟ گفت: «و لو أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ» یعنی اگر مردم صبر کنند تا تو از خانه خارج شوی برای آنان بهتر است. مشاهده می‌کنیم که چگونه ابن‌عباس از آیه‌ای که در شأن پیامبر است، برای همه تاریخ درس می‌گیرد!

آری، کسی نگوید امروز که ابولهب نیست، جمله «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ...» چه معنایی دارد؟ زیرا آیه نام فردی را می‌برد، ولی هدف تفکرات و اعمال آن فرد است. ابولهب فردی کافر و کارشکن بود و اگر امروز می‌گوییم: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» یعنی بریده باد دست کسانی که نسبت به مسلمین سوء قصد دارند و نسبت به رهبران الهی کارشکنی می‌کنند!

تعداد حجره‌های خانه پیامبر صلی الله علیه و آله نه عدد که از شاخه‌های خرما و بر درب هر يك پرده‌ای از موی بز بود و طول هر اتاق، ده ذراع (تقریباً پنج متر) و ارتفاع آن هفت تا هشت ذراع (تقریباً چهار متر) بود. این اتاق‌ها در زمان ولید بن عبدالملك خراب و جزو مسجد قرار داده شد. روز خراب کردن، صدای گریه‌ها بلند شد و سعید بن مسیب می‌گفت: دوست داشتم این حجره‌ها به حال خود باقی می‌بود تا مردم جهان این سادگی را ببینند و عبرت بگیرند! (تفسیر روح‌المعانی از کتاب طبقات ابن سعد)

پیام‌ها:

- ۱- به شأن افراد توجه کنیم. (فریاد در کوچه، ایجاد فشار روانی، پیامبر را در رو دروایی قرار دادن و تحمیل خواسته‌های خود بر آن حضرت، در شأن آن بزرگوار نیست) «يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ»
- ۲- با يك حرکت بی‌ادبانه نباید مردم را بی‌عقل دانست. گروهی که همواره پشت اتاق‌های پیامبر با فریاد خواهان خارج شدن حضرت بودند، بی‌عقلند. «يُنَادُونَكَ» (فعل مضارع نشانه استمرار است)
- ۳- حساب فریاد افرادی که بر اساس عادت بلند سخن می‌گویند، (نه بر اساس اهانت و تحقیر)، از افراد بی‌ادب و مغرض جداست. «اکثرهم لا یعقلون» (مثلاً گاهی والدین نام فرزند خود را ساده

می‌برند، اما قصد سوء ندارند، حساب آنان از کسانی که براساس بی‌ادبی نام را ساده می‌برند جداست)

۴- فریاد در کوچه و بی‌ادبی نسبت به رهبر آسمانی، نشانه بی‌عقلی است. «ینادونك... لایعقلون»

۵- هرکس عقلش بیشتر است، ادبش بیشتر است. «الَّذین ینادونك... اکثرهم لایعقلون» حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: «لَا عَقْلَ لِمَنْ لَا أَدَبَ لَهُ» کسی که ادب ندارد، در واقع عقل ندارد. (غررالحکم)

۶- یکی از راههای اصلاح و تربیت، انتقاد و توبیخ خلافت‌کار است. «الَّذین ینادونك... اکثرهم لایعقلون»
۷- آنجا که عمل خلافی تکرار شد، توبیخ لازم است. «ینادونك... لایعقلون»

۸- به برنامه‌ها و اوقات فراغت دیگران احترام بگذاریم. پیامبر اسلام نیز به آرامش و استراحت و رسیدگی به خانواده نیاز دارد و نباید مردم هر لحظه مزاحم او شوند. «لو أنّهم صبروا...» (مزاحمت و توقّع بی‌جا و ایجاد فشار و هیجان، ممنوع)

۹- صبر نشانه ادب است. «صبروا حتّی تخرج»

۱۰- در ملاقات مردم با رهبری، اختیار و زمان‌بندی به دست رهبر است. «حتّی تخرج الیهم»
۱۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زمان‌هایی را برای ملاقات با مردم قرار داده بود و نیازی به فریاد از کوچه نبود. «حتّی تخرج الیهم»

۱۲- در برابر افراد بی‌ادب و بی‌خرد، از باب رحمت، گذشت و مهربانی وارد شویم و آنان را مأیوس نکنیم. خداوند ضمن سرزنش کسانی که با فریاد پیامبر را صدا می‌زدند، صبر، مغفرت و رحمت خود را مطرح می‌کند تا یکسره مأیوس نشوند و فرصت تغییر رویّه داشته باشند. «لو أنّهم صبروا... واللّٰه غفور رحیم»

آیه «۶»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی برای شما خبری آورد فوری تحقیق کنید، مبدا (بخاطر زودباوری و شتابزدگی تصمیم بگیرید و) ناآگاهانه به قومی آسیب رسانید، سپس از کرده خود پشیمان شوید.

نکته‌ها:

سؤال: در این آیه دستور تحقیق و بررسی آمده است، ولی در آیه ۱۲ همین سوره، تجسّس در امور مردم حرام شده است، آیا می‌شود هم تجسّس حرام باشد و هم بررسی واجب؟

پاسخ: آنجا که تجسس حرام است، درباره رفتار شخصی مردم است که ربطی به زندگی اجتماعی ندارد، ولی آنجا که بررسی واجب است، موردی است که به جامعه مربوط است و می‌خواهیم بر اساس آن، اقدام و عملی انجام دهیم که اگر به خاطر احترام فرد، تحقیق و بررسی نکنیم ممکن است امتی در معرض فتنه و آشوب قرار گیرند.

پیام‌ها:

از این آیه درس‌های مهمی می‌توان گرفت که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- به هر کس دستوری می‌دهید، نام او را با احترام ببرید. «یا ایها الذین آمنوا...»
۲- همه اصحاب پیامبر عادل نبوده‌اند، بلکه در میان آنان افراد فاسق و منافق نیز بوده‌اند. «ان جاءکم فاسق»

۳- افشاگری و رسوا کردن افرادی که کارشان سبب فتنه است، مانعی ندارد. «ان جاءکم فاسق» (با توجه به اینکه مراد از فاسق، ولیدین عقبه است.)

۴- اسلام، اصل در زندگی را اعتماد به مردم می‌داند، اما حساب کسی که فسق او بر همه روشن شد، از افراد عادی جداست. «ان جاءکم فاسق»

۵ - زمینه حوادث دو چیز است: تلاش فاسق، زود باوری مؤمن. «آمنوا ان جائکم فاسق...»

۶- گرچه ما باید به سراغ خبر گرفتن از فاسق نرویم، ولی آنان درصددند که به سراغ ما بیایند و اخبار نادرستی را بازگو کنند. «جائکم...»

۷- هر خبری نیاز به تحقیق ندارد، (زیرا «نبأ» به خبر مهم و مفید گفته می‌شود که باید بررسی شود)

۸ - ایمان با خوش‌باوری سازگار نیست. «آمنوا... فتبینوا»

۹- تحقیق و بررسی را به تأخیر نیندازید. «فتبینوا» (حرف فاء) نشانه اقدام سریع است)

۱۰- جامعه اسلامی در معرض هرگونه تهاجم خبری است و مردم باید هوشیار و اهل تحقیق باشند. «ان جائکم... فتبینوا»

۱۱- چون گاهی فاسق راست می‌گوید، بنابراین نباید همه جا سخن او را تکذیب کرد، بلکه باید تحقیق شود. «فتبینوا»

۱۲- درمان مفاسد و ناهنجاری‌های اجتماعی، هوشیاری امت اسلامی است. «فتبینوا»

۱۳- با تحقیق و بررسی، فاسقان را متنبه کنیم و نگذاریم میدان‌دار جامعه اسلامی باشند و عرصه را بر آنان تنگ نماییم. «فتبینوا ان تصیوا قوماً»

۱۴- در مدیریت، باید علاج واقعه را قبل از وقوع انجام داد. ابتدا تحقیق، سپس اقدام کنیم. «فتبینوا ان تصیوا»

۱۵- بیان فلسفه و رمز و راز احکام الهی، انگیزه مردم را در انجام دستورات زیاد می‌کند. (فلسفه و راز تحقیق، دوری از ایجاد فتنه در جامعه بیان شده است) «فَتَبَيَّنُوا ان تصيوا»
 ۱۶- هدف خبرگزاری فاسق، ایجاد فتنه و بهم زدن امنیت نظام است. «ان تصيوا قوماً بجهالة»
 ۱۷- اقدام به يك گزارش بررسی نشده، می‌تواند قومی را به نابودی بکشاند. «ان تصيوا قوماً»
 ۱۸- اقدام عجولانه و بدون بررسی و تحقیق، نوعی جهالت است. «تصيوا قوماً بجهالة»
 ۱۹- عمل به دستورات الهی، مانع پشیمانی است. تحقیق کنیم تا مبدا پشیمان شویم. «فَتَبَيَّنُوا... نادمین»

۲۰- پایان کار نسنجیده، پشیمانی است. «نادمین»

فسق چیست و فاسق کیست؟

در این آیه (ششم سوره حجات) سفارش می‌کند که اگر فاسقی برای شما خبر مهمی آورد، تحقیق و بررسی کنید. در اینجا باید بدانیم فاسق کیست و راههای تشخیص خبر دروغ از خبر راست کدام است؟
 «فِسِق» در لغت به معنای جدا شدن است و در اصطلاح قرآنی، به جدا شدن و خارج شدن از راه مستقیم گفته می‌شود. این کلمه در برابر عدالت بکار می‌رود و فاسق به کسی می‌گویند که مرتکب گناه کبیره شده و توبه نکند.
 «فِسِق» در قالب‌های گوناگون و موارد مختلف، پنجاه و چهار بار در قرآن آمده است از جمله:
 ۱- گاهی در مورد انحرافات فکری و عقیدتی بکار می‌رود، چنانکه به فرعون و قوم او گفته شده است. «انهم كانوا قوماً فاسقين» (نمل، ۱۲)
 ۲- گاهی به افراد چند چهره و منافق فاسق گفته می‌شود. «ان المنافقين هم الفاسقون» (توبه، ۶۷)

۳- گاهی در مورد آزار دهندگان به انبیا و سرکشان از دستورات آنان بکار می‌رود. (در قرآن به بنی‌اسرائیل که فرمان حضرت موسی علیه السلام را انجام نمی‌دادند و حضرت را زجر می‌دادند گفته شده است) «قالوا يا موسى انا لن ندخلها... القوم الفاسقين» (مائدة، ۲۴ تا ۲۶)
 ۴- گاهی به کسانی که طبق قانون الهی داوری و قضاوت نمی‌کنند، فاسق گفته شده است. «و من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الفاسقون» (مائدة، ۴۷)
 ۵- گاهی به حيله گران فاسق گویند. «...بما كانوا يفسقون» (اعراف، ۱۶۳)
 ۶- گاهی به کسانی که وظیفه مهم امر به معروف و نهی از منکر را رها می‌کنند گفته می‌شود. «أنجينا الذين ينهون عن السوء و أخذنا الذين ظلموا... بما كانوا يفسقون» (اعراف، ۱۶۵)

- ۷- گاهی به کسانی که خانه، تجارت، فامیل و مادیات را بر جهاد در راه خدا ترجیح می‌دهند، فاسق گفته می‌شود. «ان کان آبائکم... أحب... واللّه لا یهدی القومَ الفاسقین» (توبه، ۲۳)
- ۸ - گاهی به انحرافات جنسی و شهوت‌رانی‌های ناروا گفته می‌شود. (قرآن به قوم لوط که گناه لواط را در مجالس علنی و بی‌پروا انجام می‌دادند، لقب فاسق داده است) «رجزاً من السماء بما کانوا یفسقون» (عنکبوت، ۳۴)
- ۹- گاهی به بهره‌گیری از غذاهای حرام فسق گفته می‌شود. «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَ الدَّمُ... ذَلِکُمْ فِیْسُقٌ» (مائده، ۳)
- ۱۰- گاهی به تهمت زدن به زنان پاکدامن گفته شده است. «یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ... اولئک هم الفاسقون» (نور، ۴)

برخورد با فاسق

- آیات و روایات، مسلمانان را از دوست شدن با فاسق نهی کرده‌اند. امام صادق از امام باقر و او از امام سجاده‌علیهم السلام نقل می‌فرماید که از دوستی با افراد فاسق پرهیز نما که تو را به لقمه نانی یا کمتر می‌فروشند (و هرگز وفا ندارند). (کافی، ج ۲، ص ۳۷۶)
- ۲- حضرت علی علیه السلام فرمود: گواهی فاسق پذیرفته نمی‌شود. (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۹۴)
- ۳- رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: فاسقی که گناه علنی انجام می‌دهد، غیبت ندارد. (مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۳۸)
- ۴- پیامبر عزیز اسلام فرمودند: دعوت فاسق را برای مهمانی نپذیرید. (من لایحضر، ج ۴، ص ۳)

تحقیق، داری دردهای اجتماعی

- در طول تاریخ، انبیا با مردم و اجتماعاتی روبرو بوده‌اند که به انواع بیماری‌های اجتماعی و اخلاقی مبتلا بوده‌اند و حتی امروز با آن همه پیشرفت‌های مهمی که در زندگی علمی، اقتصادی و اجتماعی بشر شده است، هنوز آن بیماری‌ها به قوّت خود باقی است. آن بیماری‌ها عبارتند از:
- ۱- تقلید کورکورانه از نیاکان، عادات و آداب و رسوم خرافی.
 - ۲- پیروی از خیالات، شایعات، پیشگوئی‌ها، تحلیل‌ها و رؤیاها.
 - ۳- قضاوت بدون علم، موضع‌گیری بدون علم، ستایش یا انتقاد بدون علم و نوشتن و گفتن بدون علم.
- دستور تحقیق و بررسی که در این آیه است، داوریی شفافبخش برای همه آن بیماری‌ها است.

اگر جامعه ما اهل دقت و تحقیق و بررسی باشند، همه این آفات و بلاهای اجتماعی یکسره درمان می‌شود.

نمونه‌ای تلخ

پس از جنگ خیبر، پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی به نام اُسامة بن زید را همراه گروهی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای فدک بودند فرستاد تا آنان را به اسلام یا قبول شرائط ذمه دعوت نماید، یکی از یهودیان (به نام مرداس) با شنیدن خبر، اموال و خانواده خود را در پناه کوهی قرار داد و با گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» به استقبال مسلمانان آمد. اُسامة به گمان اینکه او از ترس اسلام آورده و اسلام او واقعی نیست او را کشت. رسول خدا پس از اطلاع از آن، به شدت ناراحت شدند، آیه نازل شد: ای مؤمنین! هرگاه در راه خدا گام بر می‌دارید و سفر می‌کنید، تحقیق و بررسی کنید و به کسی که اظهار ایمان می‌کند نگوئید تو مؤمن نیستی و بخاطر به دست آوردن غنائم بی‌گناهی را نکشید. زیرا نزد خداوند غنائم فراوانی است (که می‌تواند بدون کشتن ناروای مردم به شما عطا کند). (نساء، ۹۴)

محکم‌کاری

- اسلام اصل دقت و محکم‌کاری را در همه امور به شدت مورد توجه قرار داده است از جمله:
- ۱- در اصول عقائد، تقلید را ممنوع کرده و می‌فرماید: هر کس باید با عقل خود راه فکری خود را انتخاب کند.
 - ۲- در رهبری، اصل عصمت یا عدالت را در کنار شرائط دیگر شرط لازم شمرده است.
 - ۳- در تقلید نیز یکی از شرائط مرجع تقلید را در کنار علم و عدالت، دوری از هوا و هوس، و بصیرت داشتن به مسائل زمان مطرح کرده است.
 - ۴- در قضاوت، علاوه بر علم و عدالت، تأمین زندگی قاضی را شرط دانسته تا فقر و نیاز قلب قاضی را به سوی گرفتن رشوه سوق ندهد.
 - ۵ - در تنظیم اسناد تجاری، بزرگ‌ترین آیات قرآن که در سوره بقره است، مربوط به تنظیم اسناد داد و ستد و معاملات است. اسلام محکم‌کاری را حتی در دفن مرده به ما سفارش کرده است، زیرا مسلمانان دیدند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبر یکی از مسلمانان را بسیار محکم می‌سازد، پرسیدند: او که مرده است این همه دقت در چیدن خشت‌های قبر برای چیست؟ فرمود: خداوند دوست دارد مسلمان دست به هر کاری می‌زند، محکم‌کاری کند.
 - قرآن درباره سخن گفتن نیز می‌فرماید: حرف محکم و منطقی بزنید، «قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (احزاب، ۷۰) بعد از این نگاه اجمالی، به سراغ مسئله خبر در اسلام برویم؛

خبر در اسلام

اسلام درباره خبر تأکیده‌های فروانی کرده است از جمله:

الف: در قرآن به ما فرمان داده شده که هر چه را به آن علم نداری، دنبال نکن. زیرا در قیامت از

چشم و گوش و دل شما بازخواست می‌شود. (اسراء، ۳۶)

ب: قرآن از کسانی که هر خبری را می‌شنوند نسنجیده آن را نشر می‌دهند، به شدت انتقاد کرده

و فرموده است: خبر را به اهل استنباط عرضه کنید و اگر کارشناسی و حقانیت آن ثابت شد پخش

کنید. (نساء، ۸۳)

ج: قرآن برای کسانی که با پخش اخبار دروغ، در جامعه دغدغه ایجاد می‌کنند، کیفری سخت معین

فرموده است. (احزاب، ۶۰)

د: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سال آخر عمر شریف خود در سفر حج فرمودند: کسانی که

خبرهای دروغی از من نقل می‌کنند زیادند و در آینده زیاده‌تر خواهند شد، هر کس آگاهانه به من

نسبت دروغ بدهد، جایگاهش دوزخ است و هر چه از من شنیدید به قرآن و سنت من عرضه کنید،

پس اگر موافق آن دو بود بپذیرید وگرنه رد کنید. (بحار، ج ۲، ص ۲۲۵)

ه: امام صادق علیه السلام بر کسی که خبرهای دروغی را به پدرش امام باقر علیه السلام

نسبت می‌داد لعنت کردند و فرمودند: هر چه از ما شنیدید، اگر شاهد و گواهی از قرآن یا سایر

سخنان ما بر آن پیدا کردید بپذیرید وگرنه نپذیرید. (بحار، ج ۲، ص ۲۵۰)

و: امام رضا علیه السلام فرمودند: سند سخنان ما قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله

است. (بحار، ج ۲، ص ۲۵۰)

ز: یکی از مهم‌ترین علوم اسلامی، علم رجال است که برای شناخت خبر صحیح از غیر صحیح،

افراد را که حدیث نقل می‌کنند مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌دهد.

شیوه تحقیق

آنچه مهم است تحقیق و بررسی و کسب علم است تا اقدامی جاهلانه صورت نگیرد، اما اسلام

که دین جامعی است برای شناخت صحیح از ناصحیح، راههایی را نیز نشان داده است از جمله:

۱- مراجعه به کتب و اسناد محکم و قابل قبول تا آنجا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز تورات

و انجیل را شاهد برای خود آورد و فرمود: نام و نشان مرا در تورات و انجیل می‌یابید. «مَكْتُوبًا عِنْدَهُم

فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» (اعراف، ۱۵۷)

۲- پرسش از دانشمندان با تقوی. «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» (نحل، ۴۳؛ انبیاء، ۷)

۳- گواهی دادن دو شاهد عادل. «ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ» (مائدة، ۹۵)

۴- بررسی شخصی، که انسان خود به بررسی صحت و سقم آن می‌پردازد. نظیر تحقیق و بررسی شخص نجاشی درباره مسلمانانی که به حبشه هجرت کرده بودند.

۵ - جمع‌آوری قرائن. گاهی انسان از مجموع آثار و قرائن و نوع سخن، همکار، زمان، مکان و شیوه کار، حقایق آن را می‌فهمد. مثلاً برای شناخت پیامبر اسلام از اینکه او فردی درس ناخوانده در مرکز بت پرستی بر ضد بت‌پرستی قیام کرده و سخن او قرآن است و در میان دوست و دشمن به امین شناخته شده، خلق او کریم، یارانش باوفا، رفتارش حتی روز فتح مکه عفو و گذشت، دستوراتش جهان شمول و شیوه‌کارش بر اساس حق و... که این قرائن نشان دهنده حقایق پیامبر اسلام می‌شود.

۶- هماهنگی گفتار او با سخنان قبلی و تضاد نداشتن سخنان.

۷- هماهنگی گفتار او با گفتار دیگران. مثلاً شخصی مطلبی را از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله برداشت می‌کند، همین که دید مطلبی که فهمیده بزرگان دیگری نیز آن را برداشت کرده‌اند، به فهم خود مطمئن می‌شود.

۸ - شناسایی از طریق فرستادن بازرسی مخصوص. چنانکه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «عینی یالمغرب» یعنی کسی که در منطقه مغرب چشم و ناظر مخصوص من است، چنین گزارش داده است.

۹- اطلاعات مردمی نیز می‌تواند سند اعتماد و تحقیق باشد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «بَلَعَنِي أَنْكُ» مردم به من این گونه گزارش داده‌اند.

۱۰- اعتماد دیگران. مثلاً اگر علما و مراجع تقلید به حدیثی اعتماد کردند و طبق آن فتوی دادند و یا اگر مردم متدین در نماز به شخصی اقتدا کردند، این نوع اعتمادها را می‌توانیم تکیه‌گاه تحقیق خود قرار دهیم.

۱۱- سابقه کار نیز می‌تواند راهی برای تحقیق باشد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مردم می‌فرمود: چرا در من شك دارید؟ من که عمری را در میان شما زندگی کرده‌ام و شما همه حالات مرا دیده‌اید. «فقد لیثتُ فیکم عُمراً» (یونس، ۱۶)

دروغ

از آنجا که در آیه مورد بحث (آیه ۶) فرمان تحقیق و بررسی اخبار صادر شده، لازم است نگاهی به مسئله دروغ داشته باشیم؛

* دروغ يك نوع نفاق است، زیرا انسان چیزی را به زبان می‌گوید که خود نیز در دل آن را باور ندارد. «يَقُولُونَ يَٰلَاسَيِّئَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» (فتح، ۱۱)

* دروغ گاهی در سیمای يك تهمت در می آید و نسبت ناحقی به شخصی پاك داده می شود. «آرَادَ يَاهْلِكَ سُوءٌ» (یوسف، ۲۵)

* دروغ گاهی در قالب سوگند در می آید، یعنی سوگند دروغ یاد می کنند. «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ...» (توبه، ۷۴)

* دروغ گاهی در قالب گریه ظاهر می شود. چنانکه برادران یوسف شبانه و اشك ریزان نزد پدر آمدند که یوسف را گرگ پاره کرد. «و جَاؤَا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» (یوسف، ۱۶)

* دروغ تنها با زبان نیست، بلکه گاهی با عمل است. برادران یوسف پیراهن یوسف را با خون آمیختند و با دروغ عملی مطلب خود را اظهار داشتند. «يَدْمُ كَذِبٌ» (یوسف، ۱۸)

* اسلام مردم را حتی از دروغ شوخی نهی فرموده است. (کافی، ج ۲، ص ۳۳۸)

* دروغ، کلید بسیاری از گناهان است. (کافی، ج ۲، ص ۳۳۷)

* دروغ، انسان را از چشیدن مزه ایمان محروم کرده (کافی، ج ۲، ص ۳۴۰) و سبب خرابی ایمان می شود. (کافی، ج ۲، ص ۳۳۹)

* امام باقر علیه السلام فرمود: چیزی بدتر از دروغ نیست.

* حضرت علی علیه السلام فرمود: از دوستی با دروغگو بپرهیز که او همچون سراب است.

آیه «۷ و ۸»

وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْإِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاكِبُونَ

و بدانید که تنها در میان شما رسول خداست که اگر در بسیاری از امور پیرو شما باشد، قطعاً به سختی و مشقت خواهید افتاد، ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و در دلهایتان آن را زینت بخشیده است و کفر، فسق و گناه را مورد تنفر شما قرار داده است. آنها همان رشد یافتگان هستند.

فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

(این علاقه به ایمان و تنفر از کفر، از طرف خداوند فضل و نعمتی بزرگ است و خداوند آگاه و حکیم است.)

نکته ها:

در آیات قبل خواندیم که شخصی (ولید بن عقیبه) به دروغ خبر مخالفت مردم قبیله ای را به پیامبر صلی الله علیه وآله و مردم داد. مردم عصبانی و آماده هجوم شدند و توقع داشتند که پیامبر اسلام نیز آنان را حمایت کند. آیه نازل شد که اولاً هرگاه فاسقی خبری آورد تحقیق کنید و ثانیاً مردم باید

تابع پیغمبر باشند، نه آنکه رهبر الهی تابع هیجان‌های ناپخته‌ای که برخاسته از گزارشات افراد فاسق است قرار گیرد.

در روایات می‌خوانیم: کلید شناخت خود را علاقه به مؤمنین بدانید؛ اگر اهل ایمان نزد شما محبوب بودند، در راه خیر هستید، اما اگر به گنهکاران علاقمند باشید، در شما خیری نیست. (کافی، ج ۲، ص ۱۲۶)

در روایات می‌خوانیم: مراد از ایمان در جمله «حَبَّ الْيَكْمَ الْاِيْمَانُ» محبت علی‌ابن ابی‌طالب علیهما السلام است و مراد از کفر و فسوق و عصیان، افرادی هستند که در برابر اهل بیت علیهم السلام قیام کرده‌اند. (کافی، ج ۱، ص ۴۲۶)

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که هر کس نعمت‌های الهی را تنها در خوراک و پوشاک و... بداند عملش کوتاه و عذابش نزدیک است. در حدیث دیگری می‌خوانیم: کسانی که علاقه به معنویات و تنفر از گناه را نعمت نمی‌دانند، نعمت‌های الهی را کفران کرده، عملشان کم بوده و تلاش‌های آنان نابود است. (بحار، ج ۷۴، ص ۱۵۸) رشد، هدیه الهی است که به انبیا داده شده؛ «آتینا ابراهیم رُشدَه» (انبیاء، ۵۱) و وظیفه آنها رشد دادن انسان می‌باشد؛ «یا قوم اتیعون اهدکم سبیل الرشد» (غافر، ۳۸) و خود آنان نیز بدنبال رشد بوده‌اند، چنانکه حضرت موسی در بیابان‌ها بدنبال حضرت خضر می‌رود تا به رشد برسد؛ «هل اتبعك على أن تعلمن مما علّمت رشدًا» (کهف، ۶۶) و ایمان زمینه رشد، «ولیؤمنوا بی لعلمهم یرشدون» (بقره، ۱۸۶) و کتب آسمانی وسیله رشد انسان می‌باشند، «یهدی الی الرشد» (جن، ۲). به هر حال مراد از رشد در قرآن، رشد معنوی است، و این کوتاه فکری انسان است که رشد را تنها در کامیابی‌های دنیوی می‌داند.

در مدیریت و سیاست‌گذاری جامعه، اگر تصمیم‌گیرنده معصوم یا عادل نباشد، از استبداد سر در می‌آورد که در آن رشدی نیست، «و ما أمر فرعون یرشد» (هود، ۹۷) ولی اگر تصمیم‌گیرنده معصوم یا عادل باشد، زمینه رشد فراهم است. «اولئك هم الرّاشدون» پیام‌ها:

۱- اگر می‌خواهیم پشیمان نشویم باید به انبیا مراجعه کنیم. (در آخر آیه قبل، سخن از ندامت و پشیمانی بود و در این آیه می‌فرماید: شما که پیامبر دارید به او مراجعه کنید تا از کارهای شتاب‌زده ندامت‌آور بیمه شوید) «نادمین . و اعلموا انّ فیکم رسول الله»

۲- حضور پیامبر و رهبران الهی، امتیاز خاصی برای جامعه‌ها است. («فیکم رسول الله»، نه «رسول الله فیکم»)

۳- رهبر باید در دسترس مردم باشد و مردم نیز حضور آن حضرت را جدی بگیرند. «انّ فیکم رسول الله»

۴- توقّع مشورت کردن پیغمبر با مردم مانعی ندارد، اما اطاعت پیامبر از مردم انتظاری نابخاست. «لو یطیعکم... لَعَنَتم...»

۵ - مشکلات مردم به خاطر دوری از مکتب انبیا و عمل به سلیقه‌ها و هوسهای مختلف و شخصی است. «لو یطیعکم... لَعَنَتم...»

۶- رهبر باید استقلال رأی داشته باشد. (اگر امواج فتنه‌ها، سلیقه‌ها و خواسته‌ها، رأی او را سست کند، جامعه گرفتار مشکلات می‌شود) «لو یطیعکم... لَعَنَتم...» دشمن نیز برای ما همین نوع مشکلات را که برخاسته از سستی رأی رهبر است می‌خواهد، چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: «وَدَّوْا مَا عَنِتُّمْ...» (آل عمران، ۱۱۸)

۷- انعطاف در برخی موارد لازم است. «فی کثیر من الامر»

۸ - در مواردی که حکمی از طرف خدا و رسول نیست و جای مشورت است، پیروی از مردم و هم سلیقه شدن با آنها مانعی ندارد. «فی کثیر من الامر» (بنابراین مواردی یافت می‌شود که پیروی مشکل‌زا نیست)

۹- گرایش به مذهب، امری فطری است که خداوند در انسان به ودیعه گذاشته است. «حَبَّ الیکم الایمان...» (در روایات می‌خوانیم: دوست داشتن حق و علاقه به اولیای خدا و مؤمنین، از الطاف ویژه خداوند است)

۱۰- محبّت به ایمان هست، ولی جبر و تحمیل ایمان نیست. «حَبَّ الیکم الایمان...»

۱۱- ایمان، زینت دلهاست، «و زینّه فی قلوبکم» همان گونه که کوه‌ها، دریاها، معادن، گل‌ها و آبشارها و همه آنچه روی زمین است، زینت زمین است. «أَنَا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا» (آری، زینت انسان، کمالات معنوی اوست و جلوه‌های مادی، زینت زمین هستند)

۱۲- تولّی و تبرّی باید در کنار هم باشد، اگر ایمان را دوست داریم باید از کفر، فسق و عصیان نیز بیزار باشیم. «حَبَّ الیکم الایمان... کَرّه الیکم الکفر...»

۱۳- انکار قلبی و انگیزه فاسد، مقدّمه طغیان انسان است. ابتدا فرمود: «الکفر» و سپس «الفسوق والعصیان»

۱۴- کفر، تغییر فطرت انسانی است. «حَبَّ الیکم الایمان... کَرّه الیکم الکفر...»

۱۵- آفات ایمان، کفر، فسوق و عصیان است. «حَبَّ الیکم الایمان... کَرّه الیکم الکفر...»

۱۶- تنفّر از بدی‌ها، فطری است. «کَرّه الیکم الکفر و الفسوق و العصیان...» و این تنفّر، مایه رشد انسان است. «اولئک هم الرّاشدون»

۱۷- کسانی که از کفر، فسق و عصیان تنفّر ندارند، رشد معنوی ندارند. «کَرّه... اولئک هم الرّاشدون»

- ۱۸- نعمت تنها نعمت‌های مادی نیست، از نعمت‌های بزرگ الهی، دوست داشتن ایمان و بیزاری از کفر، فسق و عصیان است. «حَبِّبَ... كَرَّةً... فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً»
- ۱۹- گرایش قلبی به ایمان، لطف الهی است. «حَبِّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ... فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً»

رابطه ایمان و علم

حساب ایمان از علم جداست، ایمان برتر و فراتر از علم است، زیرا ایمان از مقوله محبت است، چنانکه حساب ولایت از حساب رئیس، حاکم، شاه و سلطان جداست و همان گونه که حساب خمس و زکات از مالیات جداست.

توضیح آنکه انسان مؤمن به بسیاری از چیزها علم دارد، ولی به آنها عشق نمی‌ورزد. مثلاً به ارتفاع کوهها و عمق اقیانوس‌ها و تاریخ حکومت پادشاهان و هزاران مسئله دیگر علم دارد و یا به بسیاری از آمار و ارقام آگاه است، ولی به آنها عشق نمی‌ورزد، لکن آنجا که پای خدا، اعتقاد و ایمان در کار است، به آن عشق می‌ورزد و این عشق و ایمان هدیه الهی است که در درون انسان قرار داده شده است. بنابراین کفار در حقیقت با کفر و لجابت، فطرت خود را تغییر داده‌اند. «حَبِّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ...»

چنانکه در خمس و زکات، قداست، اعتماد، انتخاب و قرب به خداوند مطرح است که در مالیات نیست. لذا مردم تمام دنیا مالیات می‌دهند، اما به گیرنده مالیات عشق نمی‌ورزند، اما مردم با ایمان به هنگام پرداخت خمس و زکات، به مرجع تقلید عشق می‌ورزند.

آیه «۹»

وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

و اگر دو طائفه از مؤمنین به نزاع و جنگ پرداختند، پس فوری میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید. سپس اگر یکی از دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، پس با آن متجاوز بجنگید تا به فرمان خداوند روی کند. پس اگر طائفه متجاوز بازگشت (و دست از تجاوز خود برداشت)، میان آن دو گروه با عدالت صلح برقرار کنید و عدالت به خرج دهید. همانا خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست دارد.

نکته‌ها:

از آغاز این سوره انواع برخوردها مطرح شده است:

الف: برخورد با خدا و رسول، (پیشی نگرفتن... «لَا تَقْدَمُوا»)

ب: برخورد با پیامبر اکرم، (ادب داشتن و صدا را بلند نکردن)

ج: برخورد با فاسق، تحقیق و بررسی گزارشات او.

د: برخورد و سرکوب یاغی.

ه: برخورد با محبت، برادری و... با مؤمن. (آیات بعدی)

در حدیث می‌خوانیم: برادر دینی خود را خواه ظالم باشد یا مظلوم یاری کن، اگر مظلوم است، درگرفتن حق و اگر ظالم است، در جلوگیری از ظلمش او را یاری کن. (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۱۲)

مسلمانان باید دارای تشکیلات، حکومت، قدرت، نظام، آموزش، بسیج، تبلیغات و تدارکات قوی باشند وگرنه امروز عمل کردن به این آیه یعنی سرکوب یاغیان بین‌المللی با آن همه پیشرفت علم و تکنولوژی و ارتباطات امکان ندارد. (آری، اگر سرکوب یاغی واجب است، مقدمه واجب که همان تشکیل حکومت اسلامی است نیز واجب است)

پیام‌ها:

از این آیه نیز ده‌ها درس می‌توان گرفت که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- گرچه ایمان مانع درگیر شدن نیست، ولی نزاع میان مؤمنین یک جرقه است نه یک جریان، موقت است نه دائمی. زیرا کلمه «إِقْتَتِلُوا» نشان از پدید آمدن نزاع است، نه دوام آن و اگر دائمی بود می‌فرمود: «یَقْتَتِلُونَ»

۲- ادب به ما می‌گوید که مسائل منفی و زشت را مستقیماً به مخاطب خود نسبت ندهیم. (در این آیه نفرمود: و اگر دو طائفه از شما، بلکه فرمود: از مؤمنان، یعنی شما اینکاره نیستید) «إِقْتَتِلُوا»

۳- طبیعت جنگ پای همه را به میان می‌کشد و تنها به دو گروه درگیر قانع نیست. (کلمه «اقتتلوا» جمع آمده وگرنه می‌فرمود: «اقتتلا»)

۴- مسلمانان در برابر مشاهده و اطلاع از درگیری میان خود، متعهد و مسئولند و بی‌تفاوتی را ممنوع می‌دانند. «فَاصْلِحُوا»

۵- برای آشتی دادن و برقراری صلح میان مسلمانان با سرعت و بدون تأخیر قیام کنیم. (حرف (فاء) در «فَاصْلِحُوا» نشانه سرعت است)

۶- اگر یکی از دو گروه درگیر یاغی‌گری کرد، همه اُمت اسلامی باید بر ضد او سریعاً بسیج شوند. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي»

۷- برای برقراری یا حفظ امنیت و عدالت، حتی اگر لازم شد باید مسلمانان یاغی کشته و فدا شوند. آری، خون یاغی ارزش ندارد. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا...»

۸- در برابر خشونت باید خشونت به خرج داد. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا» (در نظام اسلامی نباید به یاغی مهلت و فرصت داده شود)

۹- در سرکوب یاغی، طفره نرویم و مسامحه نکنیم. «فِقَاتِلُوا» (حرف (فاء) علامت تسریع است)

۱۰- در سرکوب یاغی، کاری به خانواده، زن و فرزند او نداشته باشیم و فقط به سراغ خودش برویم.
«فقاتلوا الّتی تبغی»

۱۱- در سرکوب یاغی هیچ شرط و ملاحظه‌ای نداشته باشیم؛ خودی باشد یا غریبه. «فقاتلوا الّتی تبغی»

۱۲- قیام مسلمین، هدف مقدّس دارد. «حتّی تَفیء الی...»

۱۳- مدّت مبارزه تا رسیدن به هدف است، «حتّی تَفیء الی امر الله» و ساعت، ماه و تاریخ خاصّی ندارد. مثل مدّت مراجعه بیمار به پزشک و مصرف دارو است که تا زمان سلامتی باید ادامه یابد.
۱۴- در سرکوب یاغی، هدفهای شخصی، قومی، حزبی، یا انتقام، خودنمایی و گرفتن زهره چشم از دیگران مطرح نیست، بلکه يك هدف مطرح است و آن برگشتن یاغی به راه خداست. «حتّی تَفیء الی امر الله»

۱۵- برای آتش بس، آغاز و شروع بازگشت یاغی به راه حق کافی است. همین که او شروع به برگشت کرد دست از او بردارید، زیرا شرط دست برداشتن از او، بازگشت صد در صد او نیست.
«حتّی تَفیء»

۱۶- در مرحله درگیری که متجاوز معلوم نیست، باید تلاش برای خاموش کردن اصل فتنه و ایجاد صلح باشد، «فَاصْلِحُوا» ولی در مرحله بعد که متجاوز و یاغی شناخته شد، خاموش کردن فتنه و ایجاد صلح باید در سمت و سوی دفاع از مظلوم و گرفتن حقّ او از ظالم باشد. «فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ»

۱۷- وظیفه مسلمانان در شرائط مختلف تفاوت دارد؛ گاهی اصلاح است و گاهی جنگ. (در این آیه، هم کلمه «اصْلِحُوا» دو بار آمده است و هم کلمه «قاتلوا»)

۱۸- در اصلاح میان دو گروه باید خسارت و غرامت جنگ را از متجاوز گرفت. «بالْعَدْلِ»
حضرت علی علیه السلام فرمود: اُمّتی که حقّ ضعیفش از قوی بدون تردید گرفته نشود، قداست و ارزشی ندارد. (کافی، ج ۵، ص ۵۶)

۱۹- هر کجا طوفان غرائز و غضب و لغزشگاهی بود، سفارشات پی‌درپی لازم است. «بالْعَدْلِ، اقسطوا... یحبّ المقسِطین»

۲۰- اصلاحی ارزش دارد که حقّ به صاحبش برسد، وگرنه سکوت ذلّت‌بار، مرگ‌آفرین و تحمیلی است. «اصْلِحُوا... اقسطوا»

۲۱- هر کجا مسئله تحمّل مشکلات در کار است، از اهرم محبّت استفاده کنید. «انّ الله یحبّ المقسِطین»

۲۲- کسانی محبّت خداوند را دریافت می‌کنند که بر اساس عدل و قسط حرکتی کنند وگرنه ساکت کردن دو طرف جنگ بدون برقراری عدالت، محبوب خداوند نیست. «یحبّ المقسِطین»

نمونه‌ها

آیه‌ای که برای تلاوتش دو دست قطع شد.

در ماجرای جنگ جمل همین که کار رو به سختی می‌رفت و حضرت علی علیه السلام آنان را از شروع به جنگ نهی فرمود، طرفداران عایشه گوش ندادند، حضرت به خداوند شکایت کرد که مردم نافرمانی می‌کنند و گوش نمی‌دهند و قرآن را بدست گرفت و پرسید: کیست که این آیه «و ان طائفتان من المؤمنین...» را برای مردم بخواند؟

شخصی به نام مسلم مجاشعی آمد و گفت: من این آیه را برای مردم می‌خوانم. امام فرمود: دست راست و چپ تو را قطع و تو را شهید می‌کنند! گفت: «هذا قليلٌ في ذاتِ الله» یعنی شهادت من در راه خدا چیزی نیست.

قرآن را گرفت و در برابر لشکر عایشه ایستاد و مردم را به خدا دعوت کرد تا شاید خونی ریخته نشود و جنگی صورت نگیرد، دست راست او را قطع کردند، قرآن را به دست چپ گرفت، دست چپ او را نیز جدا کردند، قرآن را به دندان گرفت، سرانجام طرفداران عایشه این تلاوت کننده قرآن را به شهادت رساندند. حضرت علی علیه السلام بعد از شهادت او دستور حمله دادند. (بحار، ج ۳۲، ص ۱۷۵)

آری، ابتدا باید با استناد به قرآن تبلیغ و اتمام حجت نمود و سپس شجاعانه تا آخرین نفس در راه هدف تلاش کرد.

عدالت

چون در این آیه سه بار سخن از عدالت بکار رفته «فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ و اَقْسِطُوا اِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

چند جمله‌ای درباره عدالت بیان می‌کنیم:

۱- آفرینش بر اساس حق و عدل است. «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ» (بحار، ج ۳۳، ص ۴۹۳)

۲- بعثت انبیا نیز برای آن است که مردم قیام عادلانه داشته باشند. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید، ۲۵)

۳- عدالت، زندگی و ظلم، مرگ است. «الْعَدْلُ حَيَاةٌ و الْجورُ ممحاةٌ» (آثارالصادقین، ج ۱۲، ص ۴۳۵)

۴- يك ساعت رفتار عادلانه، از هفتاد سال عبادتی که تمام روزهای آن روزه و شب‌های آن بیداری باشد بهتر است. (جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۲۳)

۵ - دعای رهبر عادل، مستجاب است. (وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۸)

- ۶- اگر میان مردم به عدالت عمل شود، آسمان رزقش را و زمین برکاتش را با اذن خداوند می‌فرستد. (کافی، ج ۳، ص ۵۶۹)
- ۷- امام کاظم علیه السلام فرمود: اگر در مردم عدالت مستقر شود همه بی‌نیاز می‌شوند. (کافی، ج ۱، ص ۵۴۱) و فرمود: عدالت از غسل شیرین‌تر است.
- ۸- امام کاظم علیه السلام ذیل تفسیر آیه «یحیی الارض بعد موتها» که خداوند زمین مرده را زنده می‌کند فرمود: خداوند مردانی را مبعوث می‌کند که عدل را برقرار نمایند و زمین با برقراری عدل زنده می‌شود. (کافی، ج ۷، ص ۲۷۴)
- ۹- حضرت زهرا علیها السلام فرمود: عدالت آرام‌بخش دلهاست. (من لا یحضر، ج ۳، ص ۵۶۷) (آری مردم با فقر می‌سازند، ولی نسبت به تبعیض و بی‌عدالتی تحملی ندارند و عصبانی می‌شوند)

عدالت در مکتب انبیا

کلمه عدالت معمولاً همراه با کلمه قانون و بی‌عدالتی معمولاً پشت‌پازدن به قوانین است. در این صورت اگر اصل قانون برای بشر بی‌ارزش و سست باشد، با چه انگیزه‌ای می‌توان بدان عمل نمود؟ قانونی که ساخته دست بشری همچون خود ماست، قانونی که هر روز در حال تغییر و تحول است، قانونی که در آن منافع افراد و احزاب نهفته شده، قانونی که برخاسته از افکار ناپخته و اطلاعات محدود و تحت تأثیر غرائز، نژادپرستی و ملت‌گرایی، تهدید، تطمیع و هوسهای خود و دیگران وضع شده است، قانونی که در هر منطقه به شکلی است و در هر زمان و تاریخی تغییر می‌یابد و هر ابرقدرتی به خود حقّ و تو در آن را می‌دهد، قانونی که از قانون‌گزارش انواع لغزشها، عیب‌ها و خصلت‌های زشت دیده شده است و خود قانون‌گزاران به آن عمل نمی‌کنند، آیا این نوع قوانین می‌تواند برای انسان قداست و کرامت داشته باشد و برای جامعه عزّت، شرافت و زمینه رشد ایجاد کند؟! آیا تخلف از این نوع قوانین ظلم و خلاف عدالت است؟! اما قوانین انبیا که از طرف خداوندی است که خالق انسان و برخاسته از علم، حکمت و لطف بی‌نهایت اوست و آورنده آن معصوم و خود اولین عامل به آن است، قانونی که از هیچ ابرقدرت، فرد، گروه، حزب و قبیله‌ای متأثر نشده است، این نوع قانون به خاطر قداست و کرامتی که برای انسان دارد، انگیزه عمل به آن قوی است و تخلف از آن ظلم و بی‌عدالتی محسوب می‌شود.

زمینه‌های اعتقادی و فطری عدالت

عدل، در جهان بینی الهی معنا پیدا می‌کند. زیرا با بینش الهی است که انسان خدا را عادل، تمام هستی را حساب شده و خود و همه چیز را زیر نظر خداوند می‌داند. با دید الهی است که انسان مادهٔ اولیه همه بشر را خاک و فرجام همه را دادگاه عدل الهی در قیامت می‌داند؛ با بینش ادیان آسمانی است که انسان هدف قیام تمام انبیا را برقراری عدل می‌داند و در انتظار حضرت مهدی علیه السلام است که برجسته‌ترین هدفش پرکردن زمین از عدل و داد است. به قیامتی عقیده دارد که تمام ریز و درشت کارش را ثبت شده در برابر خود حاضر می‌یابد، با دید الهی است که تمام رهبران الهی خود را عادل و عدل گستر می‌دانند. آری، این عقائد است که می‌تواند بهترین زمینه برقراری عدل را در انسان ایجاد کند.

اما کسی که هستی را بی صاحب و بی حساب می‌داند، آفرینش را بی طرح و بی نقشه می‌پندارد، آینده را نابودی و نیستی خیال می‌کند و برای کل هستی هدفی قائل نیست، دلیلی برای عادل بودن ندارد.

آری، ممکن است که چند روزی به خاطر فشار اجتماعی یا جرائم و کیفرهای قانونی، یا جلب نظر مردم و یا کسب موقعیت و محبوبیت، دست از پا خطا نکند و قیافه و ژست عدالت‌خواهی و عدالت دوستی را به طور عاریه‌ای به خود ببندد، ولی همین شخص به خاطر دید مادی که بر کل نظام هستی دارد و آفرینش را با هدف و طرح نمی‌داند، عدالت را قلباً باور ندارد.

گستره عدل

عدالت، یکی از محورهای اصلی اسلام است به طوری که در میان صفات خداوند، بعد از توحید مطرح شده است. چنانکه در مرجعیت دینی، امام جمعه و جماعت، قاضی، شاهد و مسئول بیت‌المال عدالت شرط لازم است.

اگر به عدالت با دید وسیعی نگاه کنیم، خواهیم دید که در تمام برنامه‌های اسلامی به مسئله عدالت و تعادل و دوری از افراط و تفریط به نحوی توجه شده است از جمله:

۱- عدالت در عبادت تا آنجاست که در کتاب‌های روایی با عنوان «باب الاقتصاد فی العباده» یعنی میانه‌روی در عبادت روایاتی نقل شده است.

۲- عدالت در کار و تفریح.

۳- عدالت در محبت و غضب.

۴- عدالت برای دوست و دشمن.

۵ - عدالت در تولید و مصرف.

۶- عدالت در تشویق و توبیخ.

۷- عدالت در تقسیم بیت المال و وصیت اموال شخصی.

۸ - عدالت در میان همسران، فرزندان، دوستان و همکاران.

۹- عدالت در قضاوت، حتّی در نگاه به طرفین دعوا.

۱۰- عدالت در قصاص.

۱۱- عدالت در جنگ.

۱۲- عدالت در برخورد با حیوانات تا آنجا که حضرت علی علیه السلام به مسئول جمع آوری زکات سفارش می‌کند که اگر در مسیر راه خواستی بر حیوانی که به عنوان زکات گرفته شده سوار شوی باید مراعات عدالت را بکنی. (نهج البلاغه، نامه ۲۵) مثلاً اگر چهار شتر به عنوان زکات گرفته شده و شما دو ساعت در راه هستی، هر شتری را نیم ساعت مرکب خود قرار دهی. در جای دیگر می‌خوانیم: اگر یکی از حاجیان بخاطر زود رسیدن به مکه حیوانش را بیش از معمول خسته کرده باشد، گواهی او را در مسائل حقوقی نپذیرید. چون او نسبت به حیوان خود ظلم کرده است. (وسائل الشیعه، کتاب الحج) به هر حال عدالت در اسلام در همه چیز می‌باشد، حتّی اگر کودکی در مکانی از مسجد نشسته باشد و او را از جای خود بلند کرده و در آن مکان نماز خواندیم نمازمان ایراد دارد. (توضیح المسائل)

نمونه‌ها

* قرآن به کسانی از مردم حجاز که برای خود امتیازی قائل بودند و مسیر خود را از سایر مردم جدا می‌کردند دستور داد از همان طریقی که مردم مراسم حج را انجام می‌دهند انجام دهید «أفیضوا من حیث أفاض النَّاسُ» (بقره، ۱۹۹) و هرگاه ثروتمندان از انبیا تقاضای طرد فقر را داشتند، پاسخ می‌شنیدند که هرگز آنان را طرد نمی‌کنم. «ما أنا بطارد الَّذین آمنوا» (هود، ۲۹)

* پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آخرین سفر خود، مردم را جمع کرد و فرمود: مردم از هر نژاد و قبیله‌ای باشند بایستند. (سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۴۸)

* بعضی سیاستمداران و مصلحت اندیشان از حضرت علی علیه السلام درخواست کردند که سهم فقرا و بردگان را از سهم افراد برجسته جدا کن و به نخبگان اجتماعی سهم بیشتری بده تا پایه‌های حکومت محکم شود و آنان کارشکنی نکنند و به معاویه ملحق نشوند. حضرت فرمود: آیا می‌خواهید که من باج بدهم؟! هر کس خواست بماند و هر که خواست برود. (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۷) و همین امام عزیز در آغاز حکومتش فرمود: تمام ولخرجی‌هایی که در زمان قبل از من بوده را پس گرفته و به بیت‌المال واریز می‌کنم، حتّی اگر برای مهریه همسرانشان یا خرید بردگان صرف شده باشد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۵)

* حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: حتّی اگر مال از شخص من باشد به طور مساوی تقسیم می‌کنم تا چه رسد به اینکه مال خدا (وبیت المال) باشد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶)

* رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اوّل کسی که به دوزخ می‌رود، حاکمی است که به عدالت رفتار نکند. (میزان الحکمة)

* در حدیث دیگری می‌خوانیم: اگر کسی سرپرست ده نفر باشد ولی میان آن افراد به عدالت رفتار نکند، در قیامت دست و پا بسته محشور می‌شود. (میزان الحکمة)

اینها گوشه‌ای از نکاتی بود که برای من طلبه از آیه کشف شد، جانم فدای کتابی که در هر کلمه آن درس‌هایی است که زمین و زمان آن را کهنه نمی‌کند.

برای آنکه بهتر به عظمت این کتاب پی ببریم از شما می‌خواهم يك سطر بنویسید که در هر کلمه آن نکاتی جاودانه و کارگشا و صحیح و منطقی نهفته باشد!!

* پروردگارا! تو را به حقّ هر کلمه‌ای از قرآن ما را بعد از آنکه هدایت کردی، دچار لغزشها قرار مده!

آیه «۱۰»

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

همانا مؤمنین با یکدیگر برادرند، پس میان برادران خود (در صورت اختلاف و نزاع) صلح و آشتی برقرار کنید و تقوی داشته باشید تا مورد ترحم خداوند قرار گیرید.

نکته‌ها:

این آیه رابطه مؤمنان با یکدیگر را همچون دو برادر دانسته است که در این تعبیر نکاتی نهفته است از جمله:

الف: دو برادر در برابر بیگانه، یگانه و بازوی یکدیگرند.

ب: دوستی دو برادر عمیق است.

ج: امروز برای اظهار علاقه کلمات رفیق، دوست، هم شهری، هم وطن و... بکار می‌رود ولیکن اسلام کلمه برادر را بکار برده است که عمیق‌ترین واژه‌هاست.

د: دوستی دو برادر متقابل است.

ه: در حدیث دو برادر دینی به دو دست تشبیه شده است که یکدیگر را شستشو می‌دهند. (محجّة البیضاء)

در این آیه و آیه قبل، در مجموع سه بار جمله «اصلحوا» تکرار شده که نشانه توجّه اسلام به مسئله صلح است.

از آنجا که در درگیری مسلمین عوارض تلخی مثل قهر، سوءظن، تبلیغات سوء، انتقام و فتنه‌های پس از جنگ (مراد از جنگ، ماجرای آیات قبل است) زیاد می‌باشد، لذا قرآن در این دو آیه با جملات «اصلحوا، اقسطوا، یُحِبّ المَقْسُطین، إِخْوَةٌ، أَخَوَیْکُمْ، اتَّقُوا، تُرْحَمُونَ» بر زخم‌های ناشی از جنگ مرهم گذاشته است.

پیام‌ها:

- ۱- رمز برادری تنها در ایمان است. (مسائل اقتصادی، سیاسی، نژادی، جغرافیایی، تاریخی و... نمی‌تواند در مردم روح برادری به وجود بیاورد) «انما المؤمنون اخوة»
جان گرگان و سگان از هم جداست
متحد جان‌های شیران خداست
- ۲- برادری بر اساس ایمان، مشروط به زمان، سن، شغل و مکان نیست. «انما المؤمنون اخوة»
- ۳- کسی خود را برتر از دیگران نداند. «اخوة» (آری، میان والدین و فرزند برتری است، ولی میان برادران مساوات است)
- ۴- برای صلح و آشتی دادن، از کلمات محبت‌آمیز، روانی و انگیزه‌آور استفاده کنیم. «اخوة فاصلحوا»
- ۵ - صلح دادن بر همه مسلمانان واجب است، نه تنها بر گروهی خاص. «فاصلحوا»
- ۶- اصلاح کننده نیز برادر طرفین درگیر است. «بین اخویکم»
- ۷- اصلاح و آشتی دادن نیز آفاتی دارد که باید مراقب بود. «فاصلحوا... و اتقوا» (بعضی آفات اصلاح و میانجی‌گری عبارتند از خودنمایی، توقع، ظلم در اصلاح دادن، منت گذاشتن و...)
- ۸ - جامعه درگیر، از دریافت رحمت الهی محروم است. «فاصلحوا... واتقوا... ترحمون»
- ۹- صلح و صفا، مقدمه دریافت رحمت الهی است. «فاصلحوا... ترحمون»

اخوت و برادری

یکی از امتیازات اسلام آن است که اصلاحات را از ریشه شروع می‌کند. مثلاً می‌فرماید: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (یونس، ۶۵) تمام عزت برای خداست، بعد موعظه می‌کند که چرا به خاطر کسب عزت به سراغ این و آن می‌روید. یا می‌فرماید: «إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (بقره، ۱۶۵) تمام قدرت‌ها از اوست، بعد نتیجه می‌گیرد که چرا هر ساعتی دور يك نفر هستیم؟! در این آیه نیز می‌فرماید: همه مؤمنین با یکدیگر برادرند، بعد می‌فرماید: اکنون که همه برادر هستید، قهر و جدال چرا؟ پس همه با هم دوست باشید.

بنابراین برای اصلاح فرد و جامعه باید مبنای فکری و اعتقادی را اصلاح کرد، بعد رفتار انسان را. طرح برادری و اخوت و بکارگیری این واژه، از ابتکارات اسلام است. در صدر اسلام پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه هفتصد و چهل نفر در منطقه «نخيله» حضور داشتند که جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند میان فرشتگان عقد برادری بسته است، حضرت نیز میان اصحابش عقد اخوت بست و هر کس با دیگری که همفکرش بود برادر می‌شد. مثلاً:

ابوبکر با عمر - عثمان با عبدالرحمن - سلمان با ابوذر - طلحه با زبیر - مصعب با ابویوب انصاری - حمزه با زیدبن حارثه - ابودرداء با بلال - جعفر طیار با معاذبن جبل - مقداد با عمار - عایشه با حفصه

- ام السلمه با صفيّه و شخص پیامبر صلی الله عليه وآله با حضرت علی علیه السلام برادر شدند. (بحار، ج ۳۸، ص ۳۳۵)

در جنگ اُحد پیامبر اکرم صلی الله عليه وآله دستور داد دو نفر از شهدا (عبدالله بن عمر و عمر بن جموح) را که میانشان برادری برقرار شده بود، در يك قبر دفن کنند. (شرح ابن الحديد، ج ۱۴، ص ۲۱۴ ؛ بحار، ج ۲۰، ص ۱۲۱)

برادری نسبی در روزی گسسته خواهد شد، «فلا أنساب بينهم» (مؤمنون، ۱۰۱) ولی برادری دینی حتی روز قیامت پایدار است. «إخواناً على سُرِّ متقابلين» (حجر، ۴۷) اُخوت در میان زنان مؤمنه نیز هست، چنانکه در جای دیگر تعبیر اخوت در مورد زنان نیز بکار رفته است. «وان كانوا إخوة رجالاً و نساءً» (نساء، ۱۷۶)

برادری باید تنها برای خدا باشد، اگر کسی با دیگری بخاطر دنیا برادر شود، از آنچه در نظر دارد محروم می‌شود و این گونه برادران در قیامت به صورت دشمن در می‌آیند. (بحار، ج ۷۴، ص ۱۶۷) قرآن می‌فرماید: در قیامت دوستان با هم دشمنند جز متّقین. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ الْأَمْتَقِينَ» (زخرف، ۶۷)

آنچه مهم‌تر از گرفتن برادر است، حفظ برادری است و در روایات از کسانی که برادران دینی خود را رها می‌کنند به شدت انتقاد شده است تا آنجا که سفارش شده است که اگر برادران از تو فاصله گرفتند، تو با آنان رفت و آمد داشته باش. «صِلْ مَنْ قَطَعَكَ» (بحار، ج ۷۸، ص ۷۱) در روایات می‌خوانیم: از میان برادران دینی به کسانی که سابقه بیشتری دارند توجه بیشتری کنید و اگر از آنان لغزشی مشاهده شد تحمّل کنید. و اگر بخواهید در انتخاب برادر به دنبال افراد بی‌عیب باشید، بدون برادر می‌مانید. (میزان الحکمه)

در روایات برای کسانی که مشکل برادران دینی خود را حل نمایند، پاداش‌های بزرگی در نظر گرفته شده تا آنجا که می‌خوانیم: اگر شخصی مشکلی را از برادری برطرف کند، خداوند صد هزار حاجت او را در قیامت حل می‌کند. (میزان الحکمه (اخوة))

امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، مانند يك جسد که اگر بخشی از بدن ناراحت شد همه بدن ناراحت است. (کافی، ج ۲، ص ۱۳۳) سعدی این حدیث را به شعر درآورده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز يك گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی

نشانید که نامت نهند آدمی

حقوق برادری

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که باید آن حقوق ادا گردد از جمله:

۱- عفو و مهربانی. ۲- پنهان کردن اسرار. ۳- جبران اشتباهات. ۴- قبول عذر. ۵- دفاع در برابر بدخواهان. ۶- خیرخواهی. ۷- عمل به وعده‌ها. ۸- عیادت به هنگام بیماری. ۹- تشیع جنازه. ۱۰- پذیرفتن دعوت و هدیه او. ۱۱- جزا دادن به هدایای او. ۱۲- تشکر از نعمت‌هایی که از جانب برادر دینی خود دریافت می‌کند. ۱۳- کوشش در یاری رسانی به او. ۱۴- حفظ ناموس او. ۱۵- برآوردن حاجت او. ۱۶- واسطه‌گری برای حل مشکلاتش. ۱۷- گمشده‌اش را راهنمایی کند. ۱۸- به عطسه او تهنیت گوید. ۱۹- سلامش را پاسخ دهد. ۲۰- به سخن و گفته او احترام گذارد. ۲۱- هدیه او را خوب تهیه کند. ۲۲- سوگندش را بپذیرد. ۲۳- دوست او را دوست بدارد و با او دشمنی نکند. ۲۴- او را در حوادث تنها نگذارد. ۲۵- هر چه را برای خود می‌خواهد برای او نیز بخواهد و... (بحار، ج ۷۴، ص ۲۳۶)

در حدیث دیگری می‌خوانیم: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از تلاوت آیه «أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» فرمودند: خون مسلمانان با هم برابر است، اگر ساده‌ترین افراد آنان تعهدی کرد، همه آنان موظفند به آن تعهد پایبند باشند. مثلاً اگر يك مسلمان عادی به کسی پناه یا آمان داد، دیگران باید به آن تعهد پایبند باشند و همه در برابر دشمن مشترك، يك دست بسیج شوند. «و هم يدّ علی من سَواهم» (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۳)

حضرت علی علیه السلام به کمال فرمود: اگر برادرت را دوست نداری، برادر تو نیست. (تحف العقول، ص ۱۷۱)

انسان، با ایمان کامل می‌تواند در مدار اولیای خدا قرار بگیرد، «سَلَمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» (بحار، ج ۱۰، ص ۱۲۳) سلمان از ما اهل بیت است. همان گونه که با کفر، از مدار خارج می‌شود. چنانکه خداوند در مورد فرزند نوح به آن حضرت فرمود: «أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» (هود، ۴۶) او از تو نیست.

بهترین برادر

در روایات نشانه بهترین برادر را این‌گونه می‌خوانیم:

بهترین برادران تو کسی است که دلسوز و خیرخواه تو باشد و حتی با تندخویی تو را به سوی اطاعت خدا سوق دهند، مشکل تو را حل نماید و برای خدا با تو دوست شده باشد، رفتارش تو را

رشد دهد، گفتارش به دانش تو بیفزاید، به سراغ لغزشهای تو نرود و از اینکه در دام هوسها بیفتی جلوگیری نماید و اگر عیبی دید تذکر دهد. نسبت به نماز توجه داشته باشد و اهل حیا و امانت و صداقت باشد و در تنگدستی و توسعه تو را فراموش نکند. (میزان الحکمه)

صلح و آشتی در قرآن

در این آیه خواندیم که مؤمنان برادرند، پس میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید؛ به همین مناسبت پیرامون مسئله صلح و آشتی دادن مطالبی را بیان می‌کنیم:

در قرآن واژه‌های: صلح، «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» (نساء، ۱۲۸)، اصلاح، «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» (انفال، ۱)، تألیف قلوب، «قَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» (آل عمران، ۱۰۳)، توفیق، «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» (نساء، ۲۵) و سلیم، «أَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً» (بقره، ۲۰۸) بکار رفته که نشان‌دهنده توجه اسلام به صلح و صفا و زندگی مسالمت‌آمیز و شیرین است.

اهمیت آشتی

از نعمت‌های الهی که خداوند در قرآن مطرح کرده است، اُلفت میان دلهای مسلمانان است. «كُنْتُمْ أَعْدَاءَ قَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» (آل عمران، ۱۰۳) به یاد آورید که شما قبل از اسلام با یکدیگر دشمن بودید، پس خداوند میان دلهای شما الفت برقرار کرد. چنانکه میان قبیله اوس و خزرج یکصد و بیست سال درگیری و فتنه بود و اسلام میان آنان صلح برقرار کرد.

اصلاح و آشتی دادن، زکات آبرو و سبب دریافت بخشودگی و رحمت از جانب خداوند است. «ان تَصْلَحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» (نساء، ۱۲۹) هر کس واسطه‌گری خوبی میان مسلمین انجام دهد، پاداش در شأن دریافت خواهد کرد. «مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا» (نساء، ۸۵)

اسلام برای اصلاح میان مردم، احکام ویژه‌ای قرار داده است، از جمله:

- ۱- دروغی که از گناهان کبیره است، اگر برای آشتی و اصلاح گفته شود، جرم و گناهی ندارد. «لا كُذِبَ عَلَى الْمُصْلِحِ» (بخاری، ج ۶۹، ص ۲۴۲)
- ۲- نجوا و درگوشی سخن گفتن که از اعمال شیطان و سبب دغدغه بینندگان و مورد نهی است، (مجادله، ۱۰) اگر برای اصلاح و آشتی دادن باشد، گناهی ندارد. «لَا خَيْرَ فِی کَثِیرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» (نساء، ۱۱۴)

- ۳- با اینکه عمل به سوگند واجب و شکستن آن حرام است، اما اگر کسی سوگند یاد کند که دست به اصلاح و آشتی دادن میان دو نفر نزند، اسلام شکستن این سوگند را مجاز می‌داند. «وَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ عُرْضَةً لِإِيْمَانِكُمْ أَنْ... تَصْلَحُوا بَيْنَ النَّاسِ» (بقره، ۲۲۴)
- در تفاسیر می‌خوانیم که میان دختر و داماد یکی از اصحاب پیامبر اختلاف شد و پدر عروس سوگند یاد کرده بود که دخالت نکند. این آیه نازل شد که سوگند را وسیله ترك نیکی و تقوی و اصلاح قرار ندهید.
- ۴- با اینکه عمل به وصیت واجب و ترك آن حرام است، اما اگر عمل به وصیت میان افرادی فتنه و کدورت می‌آورد، اسلام اجازه می‌دهد که وصیت ترك شود تا میان مردم صلح و صفا حاکم باشد. «فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوَصَّرٍ جُنْفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (بقره، ۱۸۲)
- ۵- با اینکه خون مسلمان محترم است، اما اگر بعضی از مسلمانان دست به تجاوز و آشوب زدند، اسلام برای برقراری صلح و امنیت اجازه کشتن آن یاغیان آشوبگر را داده است. «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي» (حجرات، ۹)

موانع صلح و آشتی

- در قرآن و روایات، موانعی برای صلح و آشتی معرفی شده است از جمله:
- ۱- شیطان. قرآن می‌فرماید: «ادخلوا فی السِّلْمِ کَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» (بقره، ۲۰۸)
- یعنی همه در صلح و صفا وارد شوید و از شیطان پیروی نکنید. و در جای دیگر می‌فرماید: «أَنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ» (مائده، ۹۱)؛ شیطان برای شما دشمنی و کینه را اراده کرده است.
- ۲- مال دوستی و بخل. «وَ الصَّلْحِ خَيْرٌ وَ أَحْضَرَتِ الْآنْفُسُ الشُّحَّ» (نساء، ۱۲۸)؛ صلح بهتر است، گرچه مردم حرص و بخل می‌ورزند.
- ۳- تکبر و غرور نیز گاهی مانع برقراری اصلاح و آشتی است.

گوشه‌ای از عوامل رحمت الهی

- اگر به قرآن مراجعه کنیم و تنها جمله‌های «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» را مورد دقت نظر قرار دهیم، به بعضی از عوامل دریافت رحمت خواهیم رسید از جمله:
- ۱- پیروی از خدا و رسول و کتاب آسمانی. «وَ اطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ...» (آل عمران، ۱۳۲)، «هَذَا كِتَابٌ... فَاتَّبِعُوهُ... لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (انعام، ۱۵۵)
- ۲- اقامه نماز و پرداخت زکات. «اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ... لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (نور، ۵۶)
- ۳- ایجاد صلح و صفا میان مسلمانان. «فَاصلَحُوا... لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

- ۴- استغفار و توبه. «لولا تستغفرون الله لعلکم ترحمون» (نمل، ۴۶)
- ۵ - گوش جان سپردن به تلاوت قرآن. «و اذا قرأ القرآن فاستمعوا له... لعلکم ترحمون» (اعراف، ۲۰۴)

عوامل دریافت رحمت در روایات

- در روایاتی از پیامبر و اهل بیت علیهم السلام که عیدل قرآن هستند نیز برای مشمول رحمت خدا شدن سفارشاتى به چشم می‌خورد از جمله:
- ۱- عیادت مؤمن بیمار. «مَنْ عَادَ مُؤْمِنًا خَاصَّ الرَّحْمَةِ خَوْضًا» (وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۱۵) هر کس به عیادت بیمار مؤمنی برود، غرق در رحمت الهی شده است.
 - ۲- کمک به ضعفا. «إِرْحَمُوا ضُعَفَائَكُمْ وَاطْلُبُوا الرَّحْمَةَ...» (مستدرک، ج ۹، ص ۵۴) به طبقه محروم رحم کنید و با این عمل خود، از خداوند طلب رحمت نمایید.
 - ۳- ترحم به عیالمندان. در روایات بسیار سفارش شده است که به کسانی که دختران متعدّد دارند کمک کنید.
 - ۴- دعا، نماز، سخن نرم، دست دادن و معانقه با برادران دینی خود نیز از اسباب دریافت رحمت الهی است. (وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۱)
 - ۵ - رفع گرفتاری مردم. در روایات می‌خوانیم: افراد گرفتاری که برای حل مشکل خود به شما مراجعه می‌کنند رحمت الهی هستند، آنان را رد نکنید. (کافی، ج ۲، ص ۲۰۶)

آیه «۱۱»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّغَبِ بِنِسِ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مبدا قومی قوم دیگر را مسخره کند، شاید مسخره‌شدگان بهتر از مسخره‌کنندگان باشند و زنان، زنان را مسخره نکنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند و در میان خودتان عیبجویی نکنید و یکدیگر را با لقب‌های بد نخوانید. (زیرا) فسق بعد از ایمان، بد رسمی است، (مسخره و عیبجویی و بدنام بردن دیگران، خروج از مدار ایمان و فسق است که سزاوار شما نیست) و هر کس (از این اعمال) توبه نکند، پس آنان همان ستمگرانند.

نکته‌ها:

کلمه «لَمَز» عیبجویی روبرو و کلمه «هَمَز» عیبجویی پشت سر است (کتاب العین) و کلمه «تَنَابُز» صدازدن دیگران با لقب بد است. (لسان العرب)

در آیه قبل، مسئله برادری مطرح شد و در این آیه مسائلی مطرح می‌شود که برادری را از بین می‌برد و همچنین در آیات قبل سخن از درگیری و اصلاح بود، در این آیه به بعضی از عوامل و ریشه‌های فتنه و درگیری که مسخره، تحقیر و بدنام بردن است اشاره می‌کند.

آری، یکی از برکات عمل به دستورات اسلام، سالم‌سازی محیط اجتماعی و جلوگیری از مسخره و بدنام بردن یکدیگر است.

پیام‌ها:

- ۱- ایمان به خدا، با مسخره کردن بندگان خدا سازگار نیست. «یا ایّها الذّین آمنوا لایسخر»
- ۲- کسی که مردم را از توهین به دیگران باز می‌دارد نباید در شیوه بازداشتنش توهین باشد. «لایسخر قوم من قوم» و نفرمود: «لاتسخرُوا» که به معنای این است که شما مسخره‌کننده هستید.
- ۳- مسخره، کلید فتنه، کینه و دشمنی است. «لایسخر قوم...» (بعد از بیان برادری، صلح و آشتی، از مسخره کردن نهی شده است)
- ۴- در شیوه تبلیغ آنجا که مسئله‌ای مهم یا مخاطبان متنوع هستند، باید مطالب برای هر دسته از مخاطبان تکرار شود. «قوم من قوم... ولانساء من نساء»
- ۵ - در شیوه تربیت و ارشاد مردم باید به سراغ خشك کردن ریشه‌های فساد رفت. «عسی ان ینکونوا خیرا» (ریشه مسخره کردن، احساس خودبرتربینی است که قرآن این ریشه را می‌خشکاند و می‌فرماید: نباید خود را بهتر از دیگران بدانید، شاید او بهتر از شما باشد)
- ۶- ما از باطن مردم آگاه نیستیم، پس نباید ظاهربین، سطحی‌نگر و امروزین باشیم. «عسی ان ینکونوا خیرا...»
- ۷- همه مردم از یک جوهرند و عیبجویی از مردم در حقیقت عیبجویی از خود است. «و لاتلمزوا انفسکم»
- ۸ - عیبجویی از دیگران، آنان را به فکرانتقام انداخته و آنها نیز عیب تو را می‌گویند، پس نقل عیب دیگران، در آینده کشف عیوب خود است. «و لاتلمزوا انفسکم»
- ۹- مسخره، یک طرفه باقی نمی‌ماند، دیر یا زود مسئله به دو طرف کشیده می‌شود. («لاتنابزوا» برای کار طرفینی است)

۱۰- برای مسخره کردن و نام بد بردن، توبه لازم است. «و من لم يتب فاولئك هم الظالمون» البته توبه تنها به زبان نیست، بلکه توبه تحقیر کردن، تکریم نمودن است. توبه کسانی که حقّی را کتمان کرده‌اند، بیان آنچه کتمان نموده‌اند می‌باشد. «تابوا و اصلحوا و بینوا» (بقره، ۱۶۰) و توبه کسانی که دست به فساد زده‌اند، اصلاح کار خود است. «تابوا و اصلحوا»
۱۱- مسخره، تجاوز به حریم افراد است که اگر مسخره کننده توبه نکند، ظالم است. «فاولئك هم الظالمون»

مسخره و استهزای دیگران

استهزا، در ابتدای نظر يك گناه، ولی در باطن چند گناه است؛ مثلاً در مسخره کردن، گناهان تحقیر، خوار کردن، کشف عیوب، اختلاف افکنی، غیبت، کینه، فتنه، تحریک، انتقام و طعنه به دیگران نهفته است.

ریشه‌های مسخره

- ۱- گاهی مسخره کردن برخاسته از ثروت است که قرآن می‌فرماید: «وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَةً» (همزه، ۱ - ۲) وای بر کسی که به خاطر ثروتی که اندوخته است، در برابر انسان و پشت‌سر او عیبجویی می‌کند.
- ۲- گاهی ریشه استهزا، علم و مدارك تحصیلی است که قرآن درباره این گروه می‌فرماید: «قَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (غافر، ۸۳) آنان به علمی که دارند شادند و آنچه را مسخره می‌کردند، آنها را فرا گرفت.
- ۳- گاهی ریشه مسخره، توانایی جسمی است. کفار می‌گفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (فصلت، ۱۵) کیست که قدرت و توانایی او از ما بیشتر باشد؟
- ۴- گاهی انگیزه مسخره کردن دیگران، عناوین و القاب دهان پر کن اجتماعی است. کفار فقرایی را که همراه انبیا بودند تحقیر می‌کردند و می‌گفتند: «مَا نَرَاكَ أَتَّبِعُكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يَنْهَوْا النَّبِيَ إِذْ يَأْتِيهِمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» (هود، ۲۷) ما پیروان تو را جز افراد اراذل نمی‌بینیم.
- ۵- گاهی تفریح و سرگرمی منشأ مسخره است.
- ۶- گاهی طمع به مال و مقام، سبب انتقاد از انسان در قالب مسخره می‌شود. مثلاً گروهی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره زکات عیبجویی می‌کردند، قرآن می‌فرماید: «و مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» (توبه، ۵۸) ریشه این انتقاد طمع است که اگر از همان زکات به خود آنان بدهی راضی می‌شوند، ولی اگر ندهی همچنان عصبانی شده و عیبجویی می‌نمایند.

۷- گاهی ریشه مسخره چهل و نادانی است. همین که حضرت موسی دستور ذبح گاو را داد، بنی اسرائیل گفتند: آیا مسخره می‌کنی؟ موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (بقره، ۶۷) به خدا پناه می‌برم که از جاهلان باشم. یعنی مسخره برخاسته از چهل است و من جاهل نیستم.

تحقیق‌های ناخواسته

امام صادق علیه السلام از یکی از یاران خود پرسید: زکات مال خود را چگونه می‌دهی؟ گفت: فقرا نزد من می‌آیند و من می‌پردازم. امام فرمود: آگاه باش که آنان را ذلیل کرده‌ای، هرگز این کار را تکرار نکن! زیرا خداوند می‌فرماید: هرکس دوست مرا ذلیل کند، در کمین جنگ با من نشسته است. (مستدرک، ج ۹، ص ۱۰۵)

درجات مسخره

هر چه مسخره‌شونده مقدس‌تر باشد، استهزای او خطرناک‌تر است. در قرآن می‌خوانیم: «أَبَإَ اللَّهِ وَايَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ» (توبه، ۶۵) آیا خدا و آیات و رسول او را مسخره می‌کنید. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روز فتح مکه همه مشرکان را بخشید، جز کسانی که کارشان هجو و تمسخر بود. در حدیث می‌خوانیم: ذلیل کردن بنده مؤمن خدا، به منزله اعلان جنگ با خداست. (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۷۰)

عواقب مسخره کردن

با توجه به آیات و روایات، عواقب بدی در کمین مسخره‌کنندگان است، از جمله:
الف: در سوره مطفین می‌خوانیم: کسانی که در دنیا مؤمنان را با لبخند و غمزه و فکاهی تحقیر کردند، در قیامت مورد تحقیر و خنده بهشتیان قرار خواهند گرفت. «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ» (مطفین، ۳۴)
ب: گاهی کیفر مسخره‌کنندگان، مسخره شدن در همین دنیا است. «أَنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ» (هود، ۳۸)
ج: روز قیامت برای مسخره‌کنندگان روز حسرت بزرگی است. «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یس، ۳۰)
د: در حدیث می‌خوانیم: مسخره کننده با بدترین وضع جان می‌دهد. «مَاتَ يَشْرَّ مَيِّتَةً» (بحار، ج ۷۲، ص ۱۴۵)

ه : امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که بر مؤمنان طعنه می‌زند یا کلامشان را ردّ می‌کند، خدا را ردّ کرده است. (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۷۰)

خاطره

* یکی از کارهای مبارك رسول خدا صلى الله عليه وآله تغییر نام افراد و مناطقی بود که دارای نامی زشت بودند. (اسد الغابة ج ۳، ص ۷۶ و ج ۴، ص ۳۶۲) زیرا نام‌های بد، وسیله‌ای برای تمسخر و تحقیر می‌شوند.

* عقیل برادر حضرت علی علیه السلام بر معاویه وارد شد، معاویه برای تحقیر او گفت: درود بر کسی که عمویش ابولهب لعنت شده قرآن است! عقیل نیز فوری پاسخ داد: درود بر کسی که عمّه او «حمالة الحطب» است. (یعنی زن ابولهب که دختر عمّه معاویه بود) (بحار، ج ۴۲، ص ۱۱۲؛ الغارات، ج ۲، ص ۳۸۰)

آیه «۱۲»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا
أُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها دوری کنید، زیرا بعضی گمان‌ها گناه است. (و در کار دیگران) تجسس نکنید و بعضی از شما دیگری را غیبت نکند، آیا هیچ يك از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد! پس آن را ناپسند می‌دانید و از خداوند پروا کنید، همانا خداوند توبه‌پذیر مهربان است.

نکته‌ها:

در قرآن نسبت به حسن ظن سفارش شده است، ولی از گمان بد نسبت به مسلمین نهی گردیده است. مثلاً در سوره نور می‌خوانیم: «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنفُسِهِمْ خَيْرًا» (نور، ۱۲) چرا درباره بعضی شنیده‌ها حسن ظن ندارید؟

همان‌گونه که در آیه نهم این سوره برای امنیّت و حفظ جان مردم، همه مسلمانان را مسئول مبارزه با یاغی دانست، این آیه نیز برای امنیّت و حفظ آبروی مردم سوءظن، تجسس و غیبت را حرام کرده است.

امروز تمام حقوق‌دانان جهان از حقوق بشر حرف می‌زنند، ولی اسلام به هزاران مسئله توجّه دارد که حقوق‌دانان از آن غافلند. چنانکه غیبت را ضربه به حقوق بشری می‌دانند.

هیچ گناهی مثل غیبت به درندگی بی‌رحمانه تشبیه نشده است. آری، گرگ نیز نسبت به گرگ این کار را نمی‌کند!

و لیس الذَّبُّ یَاکُل لَحْمَ ذِئْبٍ
و یَأْکُلُ بَعْضُنَا بَعْضًا عَیَانًا

سؤال: چرا به خاطر يك لحظه غیبت کردن، عبادات چند ساله انسان محو می‌شود؟ آیا این نوع کیفر عادلانه است؟

پاسخ: همان گونه که غیبت کننده در يك لحظه با غیبت آبرویی که سال‌ها بدست آمده را می‌ریزد، خداوند هم عباداتی که او سال‌ها بدست آورده را از بین می‌برد. بنابراین محو عبادات چند ساله، يك کیفر عادلانه و به اصطلاح مقابله به مثل است. پیام‌ها:

- ۱- ایمان همراه با تعهد است و هر کس ایمان دارد باید از يك سری اعمال دوری نماید. «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا...» (ایمان، با سوءظن، تجسس از کار مردم و غیبت از آنان سازگار نیست)
- ۲- برای دوری از گناهان حتمی باید از گناهان احتمالی اجتناب کنیم. (چون بسیاری از گناهان گناه است، باید از همه گناه‌های بد، دوری کنیم) «اجتنبوا... ان بعض الظن اثم»
- ۳- اصل بر اعتماد، سلامتی، کرامت و برائت انسان است. «ان بعض الظن اثم»
- ۴- مردم در جامعه اسلامی باید هم در فکر مورد سوءظن کسی قرار نگیرند و هم کسی کارشان را تجسس نکند و هم در مجالس آبرویشان ریخته نشود. «بعض الظن اثم... لاتجسسوا و لایغتب...»
- ۵- برای نهی از غیبت باید زمینه‌های غیبت را مسدود کرد. (راه ورود به غیبت، اول سوءظن، بعد پیگیری و تجسس و پس از کشف عیب، غیبت شروع می‌شود، لذا قرآن به همان ترتیب نهی کرده است) «اجتنبوا کثیراً من الظن... لاتجسسوا ولا یغتب»
- ۶- گناه گرچه در ظاهر شیرین است، ولی در دید باطنی و ملکوتی خبثت و تنفرآور است. «یأکل لحم اخیه میتاً» (باطن غیبت، خوردن گوشت مرده است و درباره هیچ گناهی این نوع تعبیر بکار نرفته است)
- ۷- در نهی از منکر از تعبیرات عاطفی استفاده کنیم. «لایغتب... أیحب احدکم ان یأکل لحم اخیه»
- ۸- یکی از وسائل آموزش و تربیت، استفاده از مثال و تمثیل است. «أیحب احدکم...»
- ۹- تعجب از کسانی است که دیگران را غیبت می‌کنند و یا بدان گوش می‌سپارند. «أیحب احدکم...»
- ۱۰- غیبت حرام است، از هر سن و نژاد و مقامی که باشد. («احدکم» شامل کوچک و بزرگ، مشهور و گمنام، عالم و جاهل، زن و مرد و... می‌شود)
- ۱۱- مردم باایمان برادر و همخون یکدیگرند. «لحم اخیه»
- ۱۲- آبروی انسان مثل گوشت بدن او وسیله قوام اوست. «لحم اخیه...»
- ۱۳- کافر غیبت ندارد. (چون کافر، برادر مسلمان نیست) «لحم اخیه»

- ۱۴- همان گونه که مرده قدرت دفاع از خود را ندارد، شخصی که مورد غیبت است نیز چون حاضر نیست، قدرت دفاع از خود را ندارد. «میتاً»
- ۱۵- اگر از بدن زنده قطعه‌ای جدا شود، امکان پر شدن جای آن هست، ولی اگر از مرده‌ای چیزی کنده شود، جای آن همچنان خالی می‌ماند. آری، غیبت، آبروی مردم را بردن است و آبرو که رفت دیگر جبران نمی‌شود. «لحم اخیه میتاً»
- ۱۶- غیبت کردن، درّندگی است. «یأکل لحم اخیه میتاً»
- ۱۷- غیبت کردن، با تقوی سازگاری ندارد. «لایغتب... و اتّقوا الله»
- ۱۸- در اسلام بن‌بست وجود ندارد، با توبه می‌توان گناه گذشته را جبران کرد. «لایغتب... ان الله تواب رحیم»
- ۱۹- عذرپذیری خدا همراه با رحمت است. «تواب رحیم»

اقسام سوء ظن

- سوء ظن اقسامی دارد که از بعضی آنها نهی شده است:
- ۱- سوء ظن به خدا، چنانکه در حدیث می‌خوانیم: کسی که از ترس خرج و مخارج زندگی ازدواج نمی‌کند، در حقیقت به خدا سوء ظن دارد؛ یعنی خیال می‌کند اگر تنها باشد خدا قادر است رزق او را بدهد، ولی اگر همسر داشته باشد، خدا قدرت ندارد و این‌گونه سوء ظن به خداوند، ممنوع است.
- ۲- سوء ظن به مردم، که در این آیه از آن نهی شده است.
- ۳- سوء ظن به خود، که مورد ستایش است. آری، انسان نباید نسبت به خود حسن ظن داشته باشد و همه کارهای خود را بی‌عیب بپندارد. حضرت علی‌علیه السلام در صفات متّقین (درخطبه همام) می‌فرماید: یکی از کمالات افراد باتقوا آن است که نسبت به خودشان سوء ظن دارند. افرادی که خود را بی‌عیب می‌دانند، در حقیقت نور علم و ایمانشان کم است و با نور کم، انسان چیزی نمی‌بیند. مثلاً اگر شما با يك چراغ قوه وارد سالنی شوید، جز اشیای بزرگ چیزی را نمی‌بینید، ولی اگر با نور قوی (مانند پرژکتور) وارد سالن شوید، حتی اگر چوب کبریت یا ته سیگار در سالن باشد می‌توانید آن را ببینید.
- افرادی که نور ایمانشان کم است، جز گناهان بزرگ چیزی به نظرشان نمی‌آید و لذا گاهی می‌گویند: ما کسی را نکشته‌ایم! از دیوار خانه‌ای بالا نرفته‌ایم! و گناه را تنها این قبیل کارها می‌پندارند، اما اگر نور ایمانشان زیاد باشد، تمام لغزش‌های ریز خود را می‌بینند و به درگاه خدا ناله می‌کنند. یکی از دلایل آنکه امامان معصوم آن همه گریه و مناجات داشته‌اند، همان نور ایمان و معرفت آنان بوده است.

آری، اگر کسی نسبت به خود خوشبین شد (و هیچ سوء ظن درباره افکار و رفتار خود نداشت)، هرگز ترقّی نمی‌کند.

او مثل کسی است که دائماً به عقب خود نگاه می‌کند و راههای طی شده را می‌بیند و به آن مغرور می‌شود، ولی اگر کمی به جلو نگاه کند و راههای نرفته را ببیند، خواهد دانست که نرفته‌ها چند برابر راههایی است که رفته است!

آیا وقتی که می‌بینیم قرآن به پیامبرش با دستور «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه، ۱۱۴) می‌فرماید: به دنبال زیاد شدن علم خود باش، و با دستور «شاورهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران، ۱۵۹) می‌فرماید: تو با مردم مشورت کن، و با دستور «فَإِذَا قَرَعْتَ قَانِصَبَ» (شرح، ۷) می‌فرماید: هر لحظه از کاری آزاد شدی باید کار جدیدی را به شدّت دنبال کنی، با این دستوراتی که خداوند به اشرف مخلوقات دارد، آیا صحیح است امثال ما خود را فارغ‌التحصیل و بی‌نیاز از مشورت بدانیم و مسئولیت‌مان را تمام شده احساس کنیم و به خود حسن ظن داشته باشیم؟

بنابراین ما نباید نسبت به خود خوشبین و حسن ظن داشته باشیم، ولی باید به الطاف الهی و رفتار مردم حسن ظن داشته باشیم.

توجّه به این نکته نیز لازم است که معنای حسن ظن، سادگی، زودباوری، سطحی‌نگری، غفلت از توطئه‌ها و شیطنتها نیست. اُمّت اسلامی هرگز نباید به خاطر حسن ظن‌های نابجا، دچار غفلت شده و در دام صیادان قرار گیرد.

غیبت چیست؟

غیبت آن است که انسان در غیاب شخصی چیزی بگوید که مردم از آن خبر نداشته باشند، چنانکه اگر آن شخص بشنود ناراحت شود. (وسائل‌الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۰ و ۶۰۴) بنابراین انتقاد روبرو یا عیبی که مردم می‌دانند و یا اگر غیبت شونده ناراحت نشود، غیبت نیست. در حرام بودن غیبت فرقی میان غیبت کردن زن و مرد، کوچک و بزرگ، آشنا و غریبه، معلّم و شاگرد، پدر و فرزند، مرده یا زنده نیست. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: دست از سر مرده‌ها بردارید، کسی که مُرد، درباره‌اش خوب بگویید. (نهج‌الفصاحه، جمله ۲۶۴)

غیبت در روایات

امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت کننده اگر توبه کند، آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و اگر توبه نکند، اوّلین کسی است که به دوزخ برده می‌شود. (مستدرک، ج ۹، ص ۱۱۷)

امام رضا علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند که هر کس از ریختن آبروی مسلمانان خود را حفظ کند، خداوند در قیامت لغزشهای او را نادیده می‌گیرد. (بحار، ج ۷۲، ص ۲۵۶) پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: هر کس زن یا مردی را غیبت کند، تا چهل روز نماز و روزه‌اش پذیرفته نمی‌شود. (بحار، ج ۷۲، ص ۲۵۸)

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: در قیامت هنگامی که نامه اعمال انسان به عده‌ای داده می‌شود، می‌گویند: چرا کارهای خوب ما در آن ثبت نشده است؟ به آنها گفته می‌شود: خداوند نه چیزی را کم می‌کند و نه آن را فراموش می‌کند، بلکه کارهای خوب شما به خاطر غیبتی که کرده‌اید از بین رفته است، در مقابل افراد دیگری هستند که کارهای نیک فراوانی در نامه عمل خود می‌بینند و گمان می‌کنند که این پرونده از آنان نیست، به آنها می‌گویند: به واسطه غیبت کردن، نیکی‌های کسی که شما را غیبت کرده، برای شما ثبت شده است. (بحار، ج ۷۲، ص ۲۵۹)

رسول خدا صلی الله علیه وآله در آخرین سفر خود به مکه فرمودند: خون شما و مال شما و آبروی شما محترم است، همان گونه که این ماه ذی‌الحجه و این ایام حج محترم است. (شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۶۲)

در روایات، نام غیبت کننده در کنار کسی آمده که دائماً شراب می‌خورد. «تحریم الجنّة علی المغتاب و مُدّین الخمر» (بحار، ج ۷۲، ص ۲۶۰)

در روایات می‌خوانیم: کسی که عیوب برادر دینی خود را پی‌گیری (و برای دیگران نقل) کند، خداوند زشتی‌های او را آشکار می‌کند. (محجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۲ از سنن ابی‌داود ج ۲، ص ۵۶۸)

پیامبر صلی الله علیه وآله در آخرین خطبه در مدینه فرمودند: اگر کسی غیبت کند، روزه او باطل است. (محجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۴) یعنی از برکات و آثار معنوی که يك روزه‌دار برخوردار است، محروم می‌شود.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: يك درهم ربا از سی و شش زنا بدتر است و بزرگ‌ترین ربا معامله با آبروی مسلمان است. (بحار، ج ۷۲، ص ۲۲۲)

در حدیث می‌خوانیم: نشستن در مسجد به انتظار نماز جماعت، عبادت است البته مادامی که غیبت نکنیم. (کافی، ج ۲، ص ۲۵۷)

جبران غیبت

برای جبران غیبت‌هایی که در گذشته مرتکب آن شده‌ایم اگر غیبت شونده از دنیا رفته است، باید توبه کرده و از درگاه خداوند عذرخواهی کنیم که البته خداوند توبه‌پذیر است. اما در صورتی که او زنده و در قید حیات باشد، اگر به او بگوئیم که ما غیبت تو را کرده‌ایم ناراحت می‌شود (به گفته بعضی از مراجع تقلید) من از حضرت آیه‌الله العظمی گلپایگانی قدس سره پرسیدم: آیا لازم است

به مردم بگوئیم که ما غیبت شما را کرده‌ایم تا ما را حلال کنند؟ فرمود: نه، زیرا اگر به او گفتیم که غیبت تو را کرده‌ایم، ناراحت می‌شود و ناراحت کردن مسلمان خود گناه دیگری است. بنابراین جبران غیبت، استغفار است و حلالیت خواستن از غیبت شونده در همه جا لازم نیست))، نباید به او گفت، بلکه باید بین خود و خداوند توبه کنیم و اگر امکان دسترسی به شنوندگان است، به نحوی با ذکر خیر و تکریم از آنها تحقیر گذشته را جبران کنیم و اگر غیبت شونده ناراحت نمی‌شود از خود او حلالیت بخواهیم.

شیخ طوسی در شرح تجرید بر اساس حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله می‌فرماید: اگر غیبت شونده غیبت را شنیده است، جبران آن به این است که نزد او برویم و رسماً عذر خواهی کرده و حلالیت بخواهیم، اما اگر نشنیده است، باید هرگاه یادی از غیبت شونده کردیم، برای او استغفار نماییم. «انَّ كَفَّارَةَ الْغِيْبَةِ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ اغْتَيْبْتَهُ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ» (وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۵)

موارد جواز غیبت

- در مواردی غیبت کردن جایز است، به بعضی از موارد آن اشاره می‌کنیم:
- ۱- در مقام مشورت؛ یعنی اگر شخصی درباره دیگری مشورت خواست، ما می‌توانیم عیب‌های کسی که مورد مشورت است را به مشورت کننده بگوئیم.
 - ۲- برای ردّ حرف، عقیده باطل و اشخاصی که دارای چنین اعتقاداتی هستند، تا مبدا مردم دنباله‌رو آنها شوند.
 - ۳- برای گواهی دادن بر ضد خلافتکار نزد قاضی. همان گونه که برای ردّ ادعاهای نابجا باید حقیقت را گفت.
 - ۴- برای ردّ گواهی شاهی که مورد اطمینان نیست.
 - ۵- برای اظهار مظلومیت، بیان کردن ظلم ظالم مانعی ندارد.
 - ۶- کسی که بدون حیا و آشکارا گناه می‌کند، غیبت ندارد.
 - ۷- برای تقیّه یا ردّ ادعاهای پوچ، غیبت مانعی ندارد. مثلاً می‌گوید: من مجتهدم، دکترم، سید هستم، و می‌دانیم که او اهل این صفات نیست، جایز است به مردم آگاهی دهیم که او اهل این صفات نیست.

خطرات غیبت

- در غیبت کردن گناهان دیگری نیز نهفته است از جمله:
- ۱- اشاعه فحشا، نشر دادن بدی‌های مردم به قدری خطرناک است که نه تنها نشر، بلکه علاقه به نشر آن نیز عذابی دردناک دارد. (انّ الذّین یحبّون ان تشیع الفاحشة... لهم عذاب الیم». نور، ۱۹)

۲- تحقیر و خوار کردن مؤمن.

۳- سخن چینی.

۴- جنگ و فتنه‌انگیزی.

۵ - ظلم و گناهان دیگر...

انواع غیبت

غیبت گاهی با زبان، گاهی با اشاره، گاهی با نوشتن، گاهی با عکس، شکل و مجسمه، گاهی با تقلید کردن از او و گاهی با سکوت کردن می‌باشد.

مثلاً می‌گوید: حیف که دین جلو زبانم را گرفته است و با این کلمه به همه می‌فهماند که فلانی عیب‌های زیادی دارد. و یا با گفتن الحمدلله که ما گرفتار نشدیم، می‌فهماند که فلانی گرفتار شده است.

گاهی با عیب گرفتن از خود می‌فهماند که دیگری عیب دارد، مثلاً می‌گوید: انسان ضعیف است! ما همه کم صبریم! یعنی او ضعیف و کم صبر است.

گاهی بعد از شنیدن غیبت می‌گوید: سبحان الله، الله اکبر و با این ذکر گوینده را برای ادامه دادن به غیبت تشویق می‌کند، و گاهی با زبان می‌گوید: غیبت نکنید، ولی قلباً دوست دارد بشنود، که این نفاق است.

آثار غیبت

الف: آثار اخلاقی و اجتماعی

۱- پیدا شدن کینه و از بین رفتن اعتماد و ایجاد اختلاف و فتنه در میان مردم و کنار زدن افراد مفید جامعه.

۲- جرأت بیشتر بر گناه. زیرا همین که انسان فهمید مردم از عیب و خلافتکاری او آگاه شده‌اند و آبرویش رفته است، جرأت او بر گناه بیشتر می‌شود و تصمیم بر ترك و توبه در او از بین می‌رود.

۳- نشر عیب مردم، محیط و جامعه را آلوده و جرأت دیگران را بر گناه نیز اضافه می‌کند.

۴- حس انتقام را تحریک می‌کند. زیرا همین که غیبت شونده فهمید که دیگری آبرویش را برده، به فکر می‌افتد که او نیز آبروی غیبت کننده را بریزد.

به عبارت دیگر غیبت کردن امروز ما، سبب جرأت مردم بر غیبت کردن از ما می‌شود. «لاتغتب

فتغتب» و کسی که برای برادرش چاه بکند، خودش در آن می‌افتد. (بخار، ج ۷۲، ص ۲۴۹)

ب: آثار اخروی

۱- غیبت کردن، سبب از بین رفتن حسنات و خوبی‌هاست. (بخار، ج ۷۵، ص ۲۵۷)

۲- غیبت، مانع قبول شدن طاعات الهی است.

۳- غیبت کردن انسان را از مدار ولایت الهی خارج و در مدار دیگران قرار می‌دهد. (کافی، ج ۲، ص ۳۵۸)

انگیزه و ریشه‌های غیبت

۱- گاهی ریشه غیبت، عصبانیت و غضب است. در بعضی کتب آسمانی آمده: اگر هنگام غضب مرا یاد کنی و کظم‌غیظ کنی، من نیز هنگام غضب تو را یاد می‌کنم و غضب نمی‌کنم. (محجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۶۵)

۲- گاهی همسو شدن با دیگران عامل غیبت است، او می‌بیند که دیگران از شخصی بدگوئی می‌کند و چون می‌خواهد خودش را همسوی آنان قرار دهد، او نیز غیبت می‌کند، غافل از آنکه غضب نقد و قطعی خدا را می‌خرد، به امید محبوبیت احتمالی نزد دوستان! و برتری دادن رضای مردم بر رضای خداوند، بزرگ‌ترین خسارت است.

۳- گاهی انگیزه غیبت، بزرگ نشان دادن خود است؛ یعنی دیگران را خراب می‌کند تا خودش را بزرگ جلوه دهد. او نیز قهر قطعی الهی را می‌خرد به آرزوی محبوب شدن احتمالی نزد مردم که این معامله پر خسارت است.

۴- گاهی انگیزه غیبت، مسخره کردن است، غافل از آنکه او غیبت شونده را نزد افراد کمی تحقیر می‌کند، ولی خداوند در قیامت او را در برابر تمام خلائق تحقیر خواهد کرد.

۵ - گاهی با اظهار تعجب غیبت می‌کند. مثلاً می‌گوید: من تعجب می‌کنم که فلانی با آن همه علم و اطلاعات چرا این گونه شد! در حالی باید تعجب کند که با این کلمه چگونه آن همه عبادات خودش را به نابودی می‌کشاند!

۶- گاهی ریشه غیبت حسادت است.

۷- گاهی برای سرگرمی، از دیگران غیبت می‌کند.

۸ - گاهی برای تبرئه خود از عیبی، عیب را به گردن دیگران می‌اندازد و غیبت می‌کند.

۹- گاهی از روی دلسوزی غیبت می‌کند و می‌گوید: من دلم برای فلانی که گرفتار فلان مسئله شده است می‌سوزد

البته عوامل متعدّد دیگری نیز سبب غیبت می‌شود.

شنیدن غیبت

وظیفه شنونده، گوش ندادن به غیبت و دفاع از مؤمن است. در حدیث می‌خوانیم: «السّاکتُ شَرِیکُ القائل» کسی که غیبت را بشنود و سکوت کند، شریک جرم گوینده است. (غررالحکم)

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس غیبتی را شنید و آن را ردّ کرد، خداوند هزار درب شرّ را در دنیا و آخرت بر روی او می‌بندد، ولی اگر ساکت بود و گوش داد، گناه گوینده برای او نیز ثبت می‌شود. (وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۷) و اگر بتواند غیبت شونده را یاری کند ولی یاری نکرد، خدا در دنیا و آخرت او را ذلیل می‌کند. (وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۶) زیرا سکوت، سبب می‌شود افراد مفیدی در جامعه به حال فلج در آیند و کسی از آنها دفاع نکند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: اگر در مجلسی از کسی بدگوئی شد باید آنان را از این عمل باز دارد و از مجلس خارج شود. (کنز العمال، ج ۲، ص ۸۰)

در آیه ۳۶ سوره اسراء می‌خوانیم: هر يك از گوش و چشم و دل در قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرند، بنابراین ما حق شنیدن هر حرفی را نداریم.

در روایتی، غیبت کردن، کفر و شنیدن و راضی بودن به آن، شرك دانسته شده است. (بحار، ج ۷۲، ص ۲۲۶)

شیوه‌های ترك غیبت

۱- توجّه به خطرات غیبت و آثار منفی آن که در صفحات قبل به آن اشاره شد.

۲- یاد عیب‌های خود. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: چگونه عیب مردم را می‌گوئی در حالی که خودت یا مثل همان خلاف را داری و یا بدتر از آن را مرتکب شده‌ای و بر فرض آن عیب را نداری، همین جرأت تو بر نقل خلاف و عیب دیگران، از عیب آنان بدتر است. (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۰)

در روایات می‌خوانیم: خوشا به حال کسی که عیب خودش او را مشغول کند (و به فکر اصلاح باشد) و کاری به عیب مردم نداشته باشد. (بحار، ج ۱، ص ۱۹۱)

تذکرات

در پایان بحث غیبت، چند تذکر لازم است:

- ۱- حرمت غیبت تنها در این سوره و این آیه نیست، بلکه از آیات دیگر مانند آیه «وَلِكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةٍ» (همزه، ۱) وای بر هر عیجوی هرزه‌گو و آیه «لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ» (نساء، ۱۴۸) خداوند دوست ندارد بدی‌های مردم علنی شود، نیز حرام بودن غیبت استفاده می‌شود.
- ۲- در غیبت باید انگیزه عیب‌جویی باشد، ولی اگر عیب مردم را برای اصلاح دیگران گفتیم، مانعی ندارد هر چند شخص راضی نباشد. مثلاً اگر خصوصیات بیمار را به پزشك بگوییم گرچه بیمار راضی نباشد، اشکالی ندارد.
- ۳- در غیبت باید شخص معین باشد، اگر گفتیم: بعضی چنین و چنانند و مردم مصداق آن بعض را ندانند مانعی ندارد.

۴- گاهی عنوان غیبت در کار نیست، ولی گفته‌ها به عنوان توهین، تحقیر، اشاعه فحشا می‌باشد که حرام است.

آیه «۱۳»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست، البته خدا دانای خبیر است. نکته‌ها:

بعضی این آیه را مربوط به آیات قبل دانسته و گفته‌اند: چون مسخره و غیبت کردن برخاسته از روحیه خودبرتربینی و تحقیر دیگران است، این آیه می‌فرماید: ملاک برتری و کرامت، تقوی است. در این آیه به سه اصل مهم اشاره شده است: اصل مساوات، اصل آشنایی جوامع اسلامی با یکدیگر و اصل اینکه تقوی ملاک برتری است. البته در آیات دیگر قرآن، ملاک‌های برتری دیگری از قبیل علم، سابقه، امانت، توانایی و هجرت نیز به چشم می‌خورد. پیام‌ها:

۱- مرد یا زن بودن، یا از فلان قبیله و قوم بودن، ملاک افتخار نیست که اینها کار خداوند است. «جعلنا، خلقنا»
۲- تفاوت‌هایی که در آفریده‌ها می‌باشد، حکیمانه و برای شناسائی یکدیگر است، نه برای تفاخر. «لتعارفوا»

۳- کرامت در نزد مردم زودگذر است، کرامت نزد خداوند مهم است. «اکرمکم عندالله»
۴- افراد با تقوی نباید از مردم طلبکار باشند، زیرا کرامت آنان يك مقام معنوی و نزد خداست. «عندالله»

۵ - قرآن تمام تبعیضات نژادی، حزبی، قومی، قبیله‌ای، اقلیمی، اقتصادی، فکری، فرهنگی، اجتماعی و نظامی را مردود می‌شمارد و تنها ملاک را تقوی می‌داند. «ان اکرمکم عندالله اتقاکم»
۶- توسعه‌طلبی و برتری‌خواهی، در فطرت انسان است و اسلام مسیر این خواسته و فطرت را تقوی قرار داده است. «ان اکرمکم عندالله اتقاکم»

۷- آنکه آفرید بهتر می‌داند که نژاد و قبیله ملاک ارزش نیست و تمام سرچشمه‌های برتری‌جویی مردم لغو است. «ان اکرمکم... اتقاکم... علیم خبیر»

۸ - ادعای تقوی و تظاهر به آن نکنیم که خداوند همه را خوب می‌شناسد. «علیم خبیر»

آیه «۱۴»

قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَنُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

بادیه‌نشینان گفتند: ما ایمان آورده‌ایم، به آنان بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگوئید: اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است و اگر خدا و رسولش را اطاعت کنید، خداوند ذره‌ای از اعمال شما را کم نمی‌کند. همانا خداوند آمرزنده مهربان است.

نکته‌ها:

مراد از اعراب، بادیه‌نشینان بودند که بعضی آنان مؤمن بودند، چنانکه در سوره توبه از آنان تجلیل شده است، «و مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» (توبه، ۹۹)، ولی بعضی از آنان خود را بالاتر از آنچه بودند می‌پنداشتند و ادّعای ایمان می‌کردند، در حالی که يك مسلمان ساده‌ای بیش نبودند.

پیام‌ها:

- ۱- به هر ادّعا و شعارى گوش ندهیم. «و قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا»
- ۲- ادّعاهای نابجا را مهار کنیم. «قل لم تؤمنوا»
- ۳- هر کس باید حریم خود را حفظ کند و خود را بیش از آنچه هست مطرح نکند. «قولوا أسلمنا»
- ۴- اسلام، مرحله ظاهری است، ولی ایمان، به دل مربوط است. «فی قلوبکم»
- ۵ - با مدّعیان کمال باید به گونه‌ای سخن گفت که از رسیدن به کمال ناامید نشوند. «و لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»

- ۶- راه رسیدن به کمال باز است. «و ان تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...»
- ۷- اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار اطاعت از خدا آمده است و این نشانه عصمت حضرت است، پس باید او را بدون چون و چرا اطاعت کرد. «ان تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»
- ۸ - خداوند عادل است و ذره‌ای از پاداش عمل انسان را کم نمی‌کند. (مدیریت و تدبیر صحیح آن است که ذره‌ای از حقوق و مزد شخص کم نشود) «لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا»

تفاوت اسلام با ایمان

۱- تفاوت در عمق.

اسلام رنگ ظاهری است، ولی ایمان تمسّك قلبی است. امام صادق صلی الله علیه و آله به مناسبت آیه «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِغَةً» (بقره، ۱۲۸) فرمودند: رنگ الهی اسلام است، و در

تفسیر آیه «فقد استمسك بالعروة الوثقى» (بقره، ۲۵۶) فرمودند: تمسك به ريسمان محكم الهی، همان ایمان است. (کافی، ج ۲، ص ۱۴)

۲- تفاوت در انگیزه.

گاهی انگیزه اسلام آوردن، حفظ یا رسیدن به منافع مادی است، ولی انگیزه ایمان حتماً معنوی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: با اسلام آوردن، خون انسان حفظ می‌شود و ازدواج حلال می‌شود، ولی پاداش اخروی بر اساس ایمان قلبی است. (کافی، ج ۲، ص ۲۴)

۳- تفاوت در عمل.

اسلام، بدون عمل ممکن است، ولی ایمان باید همراه با عمل باشد، چنانکه در حدیث می‌خوانیم: «الایمانُ إقرارٌ وعَمَلٌ و الاسلامُ إقرارٌ بلاعَمَلٍ» (کافی، ج ۲، ص ۲۴) بنابراین در ایمان، اسلام نهفته است، ولی در اسلام ایمان نهفته نیست.

در حدیث دیگری، اسلام به مسجد الحرام و ایمان به کعبه تشبیه شده است. (کافی، ج ۲، ص ۵۲) آری، کعبه در وسط مسجد الحرام است، ولی مسجد الحرام در کعبه نیست.

۴- تفاوت در مسائل اجتماعی و سیاسی.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: فرق میان اسلام و ایمان چیست؟ حضرت فرمودند: اسلام گفتن شهادتین و عمل به طواهر نماز و زکات و... می‌باشد، ولی ایمان آن شهادت و عمل است که بر اساس شناخت رهبر الهی باشد. (کافی، ج ۲، ص ۲۴)

۵ - تفاوت در رتبه.

در حدیثی می‌خوانیم: ایمان يك درجه بالاتر از اسلام است و تقوی يك درجه بالاتر از ایمان است و یقین يك درجه بالاتر از تقوی است و در میان مردم چیزی کمیاب‌تر از یقین نیست. (کافی، ج ۲، ص ۵۱)

آیه «۱۵»

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

مؤمنین تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آوردند، سپس تردید نکردند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند. آنان همان راستگویانند.

پیام‌ها:

۱- قرآن، هم ملاک و معیارهای تکامل را بیان می‌کند، «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ» و هم الگوها را نشان می‌دهد. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ...»

- ۲- ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در کنار ایمان به خداوند است. «آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»
 ۳- نشانه ایمان واقعی، پایداری و عدم تردید در آن است. «ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»
 ۴- ایمان امری باطنی است که از راه آثار آن شناخته می‌شود. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ... جَاهَدُوا...»
 ۵ - ایمان بدون عمل شعاری بیش نیست. «جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ...» (ایمان افراد بخیل و ترسو، واقعی نیست)
 ۶- در فرهنگ اسلام، جهاد باید با مال و جان و در راه خدا باشد. «جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (آنان که با پرداخت مبلغی از رفتن به جبهه و یا انجام کارهای سخت شانه خالی می‌کنند، مؤمن واقعی نیستند)

سیمای مؤمن واقعی

چهار آیه قرآن با جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ» شروع شده که سیمای مؤمنین واقعی را برای ما ترسیم می‌کنند:

۱- «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال، ۲) یعنی مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که هرگاه نام خداوند برده شود دل‌هایشان می‌لرزد و همین که آیات الهی بر آنان تلاوت شود، بر ایمانشان افزوده می‌گردد و تنها بر خدا تکیه می‌کنند.

۲- «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ...» (نور، ۶۲) یعنی مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان دارند و هرگاه در يك کار دسته جمعی با پیامبرشان هستند، بدون اجازه حضرت از صحنه خارج نمی‌شوند.
 ۳ و ۴- در همین سوره دوبار مطرح شده است؛ يك بار در آیه دهم، «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...» و بار دیگر همین آیه.

اگر این چهار آیه را در کنار هم بگذاریم، سیمای مؤمنان صادق و واقعی را کشف می‌کنیم. همانان که قرآن درباره‌شان فرموده است: «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» (انفال، ۴ و ۷۴) و «أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» بنابراین مؤمنان واقعی کسانی هستند که:

- ۱- دل‌های آنان به یاد خدا بتپد. (نه با مال و مقام و...) «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»
- ۲- آنان دائماً در حال حرکت و تکامل هستند و توقّفی در کارشان نیست و در برابر هر پیام الهی متعہّد، عاشق و عامل هستند. «و إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»
- البته در مقابل بعضی همچون سنگ متوقّفند، «كَالْحِجَارَةِ» (بقره، ۷۴)، بعضی حرکت قهقرائی و روبه عقب دارند، «آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» (نساء، ۱۳۷) و بعضی حرکت دوری دارند که به حیوانی که گرد آسیاب می‌چرخد، تشبیه شده‌اند. (بحار، ج ۱، ص ۲۰۸)

۳- تنها تکیه‌گاه آنان ایمان به خداست. (نه به قراردادهای و وابستگی‌های به شرق و غرب و...) «علی ربهم یتوکلون»

۴- در نظام اجتماعی، رهبر الهی را انتخاب و بدون دستور او حرکتی نمی‌کنند و نسبت به آن وفادارند. «إذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه»

۵- آنان خود را برتر از دیگران نمی‌دانند و با همه به چشم برادری نگاه می‌کنند. «أئما المؤمنون اخوة»

۶- ایمان آنان پایدار است. (ایمانشان بر اساس علم، عقل و فطرت است و به خاطر عمل به آنچه می‌دانند، به درجه یقین رسیده‌اند و تبلیغات و حوادث تلخ و شیرین آنان را دلسرد و دچار تردید نمی‌کند. «ثم لم یرتابوا»

۷- هر لحظه لازم باشد با مال و جان از مکتب خود دفاع می‌کنند. «و جاهدوا بأموالهم و انفسهم»

پایداری در ایمان

آنچه مهم‌تر از ایمان است، استقامت و پایداری در آن است، چنانکه قرآن آن را با چند عبارت بیان کرده است از جمله:

۱- «قالوا ربنا الله ثم استقاموا» (فصلت، ۳۰) کسانی که در ایمان استقامت کردند.

۲- «لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (بقره، ۱۰۲) حضرت یعقوب به فرزندانش سفارش کرد که جز در راه تسلیم او جان ندهند.

۳- «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» که به معنای پروردگارا! راه مستقیم را برای ما تداوم بخش، تفسیر شده است.

۴- «تَوَفَّيْنَا مَعَ الْآبِرَارِ» (آل عمران، ۱۹۳) پروردگارا! آنگاه که جان مرا می‌گیری، با نیکان باشم!

۵- «تَوَفَّيْنِیْ مُسْلِمًا» (یوسف، ۱۰۱) پروردگارا! جان مرا در حالی که تسلیم تو هستم بگیر!

۶- «فَمُسْتَقَرٌّ وَّ مُسْتَوْدَعٌ» (انعام، ۹۸) امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از «مستقر» در این آیه، ایمان پایدار و مراد از «مستودع»، ایمان عاریه‌ای است. (میزان الحکمه)

وسیله پایداری ایمان

عواملی باعث پایداری ایمان می‌شود از جمله:

۱- تقوی، امام صادق علیه السلام فرمود: ورع، ایمان را در دل پایدار و طمع، ایمان را از دل خارج می‌کند. (میزان الحکمه)

۲- استمداد از خدا. آنچه برای پایدار بودن ایمان لازم است، استمداد از الطاف الهی است. زیرا خداوند به فرشتگان دستور می‌دهد که مؤمنان را در ایمانشان ثابت قدم قرار دهید. «اذ یوحی ربک

الى الملائكة اَنْتِ مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِيْنَ آمَنُوا» (انفال، ۱۲) ودر جای دیگر می‌خوانیم: «وَرَبَطْنَا عَلٰی قُلُوْبِهِمْ» (کهف، ۱۴) ما دل‌های آنان را حفظ کردیم.

۳- شناخت تاریخ. پند گرفتن از تاریخ، سبب پایداری در ایمان است. «و كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرِّسَالِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ» (هود، ۱۲۰) ما خبرهای مهم پیامبران را بر تو بازگو می‌کنیم تا به وسیله آن دل تو را محکم کنیم.

آیه «۱۶»

قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ يَدِينُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ عَليمٌ
بگو: آیا شما خدا را از دین و ایمان خود آگاه می‌کنید، در حالی که خداوند آنچه در آسمان‌ها و زمین است می‌داند و او به هر چیزی دانا است؟!
نکته‌ها:

گروهی با سوگند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گفتند که ایمان ما صادقانه است. این آیه نازل شد که نیاز به سوگند نیست، خداوند به همه چیز آگاه است.
تحويل وعرضه نمودن عقائد خود به اولیای خدا، اگر برای ارزیابی و اصلاح ویا کسب اطمینان باشد، بسیار پسندیده است، چنانکه حضرت عبدالعظیم حسنی عقائد خود را به امام هادی علیه السلام عرضه کرد. اما اگر عرضه عقائد ریاکارانه باشد، (مانند مخاطبین این آیه)، جای سرزنش و توبیخ است. پیام‌ها:

۱- تظاهر نزد پیامبر صلی الله علیه وآله در حقیقت تظاهر نزد خداست. با اینکه این گروه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله تظاهر کردند، ولی قرآن می‌فرماید: «أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ...»
۲- در برابر خداوندی که همه چیز را می‌داند، ادّعا و تظاهر نداشته باشیم. «أَتَعْلَمُونَ... وَاللَّهُ يَعْلَمُ...»

۳- خدا هم به وجود اشیا آگاه است وهم خصوصیات هر چیزی را می‌داند. «يعلم... وهو بكل شى عليم» (ممکن است انبارداری همه اجناس انبار را بشناسد، ولی نداند که هر يك از آنها از چه ترکیب شده ویا چه اثری دارد).

آیه «۱۷»

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلٰى إِسْلَامِكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

آنان به خاطر اسلامی که پذیرفتند، بر تو مَنّت می‌گذارند. بگو: اسلام آوردنتان را بر من مَنّت ننهید، بلکه اگر راست می‌گویید این خداوند است که به خاطر آن که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، بر شما مَنّت دارد.

نکته‌ها:

بعضی از مسلمانان (مثل طائفه بنی‌اسد)، اسلام آوردن خود را مَنّتی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می‌دانستند و می‌گفتند: ما بدون جنگ و خونریزی اسلام آوردیم و تو باید قدر ما را داشته باشی، که این آیه آنان را از این عمل نهی فرمود.

خداوند در این آیه، نعمت ایمان و در آیه ۱۶۴ سوره آل‌عمران، فرستادن انبیا و در آیه ۵ سوره قصص، وارث کردن مستضعفان را مَنّت خود بر مردم شمرده است و این نشان می‌دهد که مهم‌ترین نعمت‌ها، نعمت هدایت الهی، نعمت رهبری معصوم و نعمت حکومت حقّ می‌باشد.

پیام‌ها:

۱- هدایت شدن به اسلام، نعمت بزرگ الهی است و پذیرش اسلام، مَنّتی از جانب خداست. «بل الله یمنّ»

۲- خداوند به اسلام و ایمان و عبادت ما احتیاج و نیازی ندارد. «لاتمنّوا علیّ»

۳- نشانه ایمان صادقانه، خود را مَنّت‌دار خداوند دانستن است، نه مَنّت گذاشتن بر او. «ان کنتم صادقین... لاتمنّوا... بل الله یمنّ...» (آری، مسلمان واقعی خود را طلبکار از خدا نمی‌داند)

۴- مَنّت نهادن بر پیامبر، در حقیقت مَنّت بر خداست. (خداوند پاسخ مَنّت بر پیامبرش را آنگونه می‌دهد که گویا مَنّت بر او گذاشته‌اند) «یمنّون علیک... بل الله یمنّ...»

آری، خداوند از پیامبرش حمایت می‌کند و راضی نیست که حضرتش وام‌دار و مَنّت‌کش دیگران باشد.

۵ - شما مرحله اسلام آوردن را مَنّت می‌گذارید، «یمنّون علیک ان اسلموا» در حالی که خداوند شما را به مرحله برتری هدایت فرموده است. «هداکم للايمان» (با توجّه به اینکه ایمان مرحله بالاتری از اسلام است)

۶- مقصد نهایی تکامل انسان، ایمان واقعی است، «هداکم للايمان» نه تنها تظاهر به اسلام، زیرا منافقان نیز در ظاهر چنین می‌باشند.

آیه «۱۸»

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ يَّمَا تَعْمَلُونَ

همانا خداوند غیب و پنهان آسمان‌ها و زمین را می‌داند و به آنچه عمل می‌کنید بصیرت دارد.

پیام‌ها:

۱- در مدار توحید، ارزشها بر اساس تظاهر، منت و شعار نیست، بلکه بر اساس اخلاص قلبی است که آگاهی بر آن مخصوص اوست. «انّ الله يعلم غیب السموات و الارض» (آری، خداوندی که غیب و پنهان هستی را می‌داند، چگونه ایمان درونی ما را نمی‌داند؟!)

۲- ایمان به علم و بصیرت خداوند، ضامن تقوای انسان است. (اگر بدانیم از روزه‌ای فیلم ما را می‌گیرند و با نواری صدای ما را ضبط می‌کنند، در کلمات و حرکات خود دقت بیشتری می‌کنیم)

۳- علم خداوند همراه با بصیر بودن او است؛ یعنی علم اجمالی، سطحی، يك جانبه، قابل تردید و موقت نیست. «ان الله يعلم... والله بصیر...»

۱۳۸۰/۴/۲۴

امید است خداوند توفیق تلاوت، تدبّر، عمل و ابلاغ به دیگران را به نویسنده و خوانندگان مرحمت فرماید.